



سیری در معارف اسلام

خودشناسی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه هدايت - فاطمیه - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

خودشناسی

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: قنبری
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: خودشناسی یکی از سه علم واجب برای انسان..... ۱۱
- سه علم که آموختن آن برای انسان واجب است..... ۱۳
- خودشناسی اولین علم واجب..... ۱۳
- علم در غرب با شرایط سختی به دست آمده..... ۱۳
- ارزش علم آموزی در اسلام و تکریم دانشمندان در ممالک اسلامی..... ۱۴
- افت دینداری در مسیحیت امروزی..... ۱۵
- عملکرد بد کلیسا، دلیل افول مسیحیت..... ۱۵
- امروز دستیابی به معرفت بسیار آسان است..... ۱۷
- خداوند مخلوقاتش را به حال خود رها نمی کند..... ۱۸
- کسی در این عالم نیست که مزد زحماتش را نخواهد..... ۱۹
- خداوند زحمات بندگان را بدون پاداش نمی گذارد..... ۱۹
- آرامش یک از ثمرات معرفت به خود..... ۲۰
- راه شناسی دومین علم واجب..... ۲۰
- دشمن شناسی سومین علم واجب..... ۲۱
- روضه تدفین حضرت زهرا (علیها السلام)..... ۲۱
- جلسه دوم: خود فراموشی..... ۲۳
- خودشناسی یکی از سه علمی که انسان به آن محتاج است..... ۲۵
- نسیان خداوند به چه معناست؟..... ۲۵



خودشناسی

- ۲۶..... نسیان از طرف بدکاران نیز به معنای وا گذاشتن است.....
- ۲۷..... هدف عیادت اولی و دومی از حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟.....
- ۲۷..... حذف مستندات تاریخی از کتب اهل سنت.....
- ۲۸..... درس گرفتن از جمله تاریخی حضرت زهرا علیها السلام.....
- ۲۹..... چرا حضرت زهرا علیها السلام جواب سلام آن دو را ندادند.....
- ۳۰..... اقرار گرفتن حضرت زهرا علیها السلام از آن دو.....
- ۳۰..... هم خدا و هم مردم فراموش نکرده‌اند بلکه وا گذاشته‌اند.....
- ۳۱..... نسبت فراموشی به پدیدآورنده این خلقت عظیم، کفر است.....
- ۳۱..... نسیان پروردگار یعنی محروم شدن از تمام فیوضات.....
- ۳۲..... ثمره معرفت به خود، درک مخلوقیت است.....
- ۳۳..... هدف از ارسال رسل و انزال کتب شناساندن خالق و دستورات اوست.....
- ۳۴..... روضه دلتنگی حضرت زهرا علیها السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله.....
- جلسه سوم: نیاز به معلم در مسیر خودشناسی.....**
- ۳۵.....
- ۳۷..... فهم قرآن نیاز به معلّمی چون پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.....
- ۳۷..... انسانی که راه خود را بشناسد ضرر نمی‌کند.....
- ۳۸..... هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که اهل ذکر است.....
- ۳۹..... اهل ذکر چه کسانی‌اند و چگونه می‌توان به بیانات اهل ذکر دست پیدا کرد؟.....
- ۳۹..... راه مصونیت از تمام انحرافات درونی و بیرونی.....
- ۴۰..... نمونه‌ای از آرامش عجیب یک عالم با وجود رنج بسیار.....
- ۴۱..... طرح مسائل فراوان در مورد انسان، در قرآن کریم.....
- ۴۲..... شناخت قیمت واقعی خود از طریق خودشناسی.....
- ۴۲..... ظالمان عالم می‌خواهند انسان را مفت بخرند.....
- ۴۳..... یوسف قیمت خود را می‌دانست لذا خود را ارزان نفروخت.....
- ۴۴..... خودت را به دیگران نفروش و آزادانه زندگی کن.....
- ۴۴..... قیمت انسان بهشت است.....



فهرست مطالب

- روضه آمدن زینب کبری علیها السلام به قتلگاه..... ۴۵
- جلسه چهارم: شناخت مملوک بودن انسان**..... ۴۷
- شناخت جایگاه انسان توسط آیات قرآن..... ۴۹
- جایگاه ما نسبت به پروردگار عالم..... ۵۰
- عاقبت خروج از دایره مالکیت خداوند..... ۵۰
- گناهی وجود ندارد که برای انسان مضر نباشد..... ۵۱
- ویژگی‌های بندگان خوب در بیان امام رضا علیه السلام..... ۵۱
- قماربازی با خدا..... ۵۲
- خودشناسی در آینه قرآن..... ۵۳
- اعمال ما در مقابل نعمات الهی هیچ است..... ۵۴
- اگر خداوند به عدل خود با ما رفتار کند کاملاً بازنده‌ایم..... ۵۵
- فهم مملوک بودن، یکی از شئون خودشناسی است..... ۵۵
- درک مملوک بودن، مصایب کربلا را هم بر انسان آسان می‌کند..... ۵۷
- خلاصه‌ای از سه علم ضروری برای انسان..... ۵۷
- روضه حضرت زینب علیها السلام..... ۵۸
- جلسه پنجم: برخی مختصات خودشناسی**..... ۵۹
- انسان باید از اهل علم و موعظه استفاده کند..... ۶۱
- توصیه امیرالمومنین علیه السلام به استفاده از موعظه..... ۶۲
- تعلقات دنیا انسان را به نابودی می‌کشاند..... ۶۲
- انسان می‌تواند در دُرستی و در پستی به بی نهایت برسد..... ۶۲
- خودشناسی حتی در حد وجود فیزیکی هم نافع است..... ۶۴
- درک مملوک بودن موجب سعادت دنیوی و اخروی می‌شود..... ۶۵
- کسانی از خدا ارث می‌برند که منسوب به او باشند..... ۶۵
- ارث بهشتی و ملک جهنمی قابل انتقال به غیر نیست..... ۶۶



- ۶۷ ارزش دانایی و پستی نادانی
- ۶۷ نمونه‌ای از خودشناسی مادی
- ۶۸ انسانی که خود را شناسد افسارش در دستان شیطان است
- ۶۹ روضه: داستانی زیبا در مورد شفای دختر خردسال توسط امام حسین علیه السلام
- جلسه ششم: خودشناسی و حرکت به سوی بی‌نهایت**
- ۷۱ انسان در بزرگی و پستی می‌تواند به بی‌نهایت میل کند
- ۷۳ عقل نمی‌تواند بی‌نهایت را درک کند
- ۷۴ نمونه‌های قرآنی افراد بی‌نهایت خوب و بی‌نهایت بد
- ۷۴ قرآن ما را به «تَحَسُّس» فرا می‌خواند نه «تَجَسُّس»
- ۷۵ آیا حرف زدن در مورد فردی که علنی گناه می‌کند اشکال دارد؟
- ۷۶ نباید در زندگی مردم تَجَسُّس کرد
- ۷۷ نقل روای صادقه توسط استاد انصاریان
- ۷۷ مواظب آبروی مردم باشیم
- ۷۸ معنای واژه «تَحَسُّس»
- ۸۰ حضرت یعقوب نمونه‌ای از یک انسان بی‌نهایت بزرگ
- ۸۱ خداوند دوستدار توبه بندگان خطاکار خویش است
- ۸۲ روضه حضرت علی اکبر علیه السلام
- جلسه هفتم: خودشناسی و اجتماع**
- ۸۳ اهمیت خودشناسی و نتیجه عدم توجه به آن
- ۸۵ خودشناسی از منظر قرآن و روایت نبوی صلی الله علیه و آله
- ۸۵ فواید خودشناسی
- ۸۶ افرادی که به خودشناسی نرسند بی‌تردید مطیع شیطانند
- ۸۶ خصوصیات جامعه‌ای که به خودشناسی نرسیده
- ۸۷ الف) التزام به اطاعت از شیطان
- ۸۷ ب) حذف خداوند از جامعه
- ۸۸



فهرست مطالب

- ج) شراب خواری علنی ۸۸
- د) استفاده نامشروع از بیت المال ۸۸
- ه) تعطیل کردن حدود الهی ۸۸
- دلیل عدم انحراف شهدای کربلا ۸۹
- دل بریدن از تعلقات دنیوی تنها با خودشناسی ممکن است ۹۰
- اهمیت دانایی و فهم در زندگی ۹۱
- واکنش حضرت عیسی علیه السلام در مواجهه با انسان نفهم ۹۲
- زیان نفهمی افراد هم عصر ما از نفهم‌های دوران گذشته بیشتر است ۹۲
- آخوند نفهم مانند خر بارکش است ۹۳
- امام زمان علیه السلام کدام آخوند را می‌گُشد؟ ۹۴
- نفهم‌ها هیزم جهنم هستند ۹۴
- روضه حضرت سکینه علیها السلام ۹۵



جلسه اول

خودشناسی یکی از سه علم واجب

برای انسان

سه علم که آموختن آن برای انسان واجب است

از آیات قرآن و روایات استفاده می‌شود که هر انسانی اگر بخواهد اهل سعادت بشود و از شر شقاوت و تیره بختی در امان بماند حداقل سه علم واجب را باید دنبال کند.

خودشناسی اولین علم واجب

اولین علم واجب این است که خودشناس بشود و بفهمد کیست و جایگاه او چیست این قدر این خودشناختن مهم است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید کسی که خودش را بشناسد دروازه معرفت حق به روی او باز می‌شود.

علم در غرب با شرایط سختی به دست آمده

درست است که جدیداً می‌گویند انسان وصل به هفت میلیون رشته مسئله است و شاید هم در آینده به این هفت میلیون اضافه بشود این را من در کتابهای حکمای روزگار خودمان دیدم، قدیم سفره علم این قدر در همه چیز گسترده نبود، دانش انسان محدود بود، هزاران سال می‌گفتند که همه چیز در این عالم از چهار عنصر خاک و باد و هوا و آتش ساخته شده است دیگر مطلب پنجمی نمی‌گفتند اسمش هم گذاشته بودند عناصر اربعه، حرف این چهار عنصر در کتابهای علمی، طبی و فلسفی و کتابهای رشته‌های طبیعی، در اشعار شعرای باسواد ایران مثل فردوسی، سنایی و نظامی گنجوی آمده بود.



بنای جهان بر چهار عنصر برپاست کجا و الان که می‌گویند بنای جهان بر صد و بیست و چند عنصر برپاست کجا! الان که می‌گویند صد و بیست و چند عنصر، این پیشرفت علمی به راحتی به دست نیامده آن روزگاری که داشتند به این مسائل اضافه می‌کردند در جنب آن هم مسائل دیگری پیش می‌آمد، می‌گفتند کلیسا در اروپا با دانشمندان مخالفت کرد و آنها را تحت مزیقه قرار داد که داستان آن در کتابها به صورت مفصل هست از پاپ گرفته تا کشیشها به اهل علم می‌گفتند حق ندارید هیچ چیزی را اضافه‌تر از آنچه که در تورات و انجیل آمده بگویید، این مطالب علمی به سختی و تحت فشارهای زیادی به دست آمده.

ارزش علم آموزی در اسلام و تکریم دانشمندان در ممالک اسلامی

البته در مشرق این طوری نبوده در ایران و در کشورهای اسلامی دیگر اگر یک مطلبی را کشف می‌کردند مورد احترام بودند هیچ کس هم نمی‌گفت تو خلاف قرآن داری حرف می‌زنی. این الکل را که این قدر در داروسازی و سایر امور کاربرد دارد این را زکریای رازی مسلمان کشف کرده کشف اروپا نیست ولی همان وقت که کشف کرد تحول سنگینی در دارو سازی و در امور دیگر پیش آمد یک آخوند مسلمان جلوی او را نگرفت که تو داری خلاف قرآن می‌گویی، چون قرآن مجید تشویق به علم می‌کند معرفت و فهمیدن را لازم می‌داند قرآن مجید با جاهل موافق نیست حتی در روایات ما آمده که در قیامت عالم بی‌عمل عذابش از جاهل کمتر است چرا که عالم بی‌عمل باز یک قدم جلو آمده، یعنی یک چیزهایی را فهمیده ولی حوصله نکرده آن را به کار بگیرد، در قیامت دیگر به او نمی‌گویند چرا نرفتی آگاه بشوی؟

آگاه شده دیگر چرا ندارد، فقط به او می‌گویند چرا عمل نکردی، اما به جاهل می‌گویند چرا نرفتی سراغ علم تا آگاه شوی و پس از آن بر طبق علمت عمل کنی؟ عالم یک محاکمه دارد ولی جاهل دو محاکمه. زکریا رازی در آزمایشگاه طبی خودش، خیلی دانش طب را پیش برد همه هم به او احترام می‌کردند این سینا بعضی از رشته‌های دانش را پیش برد



که باز مورد احترام و تمجید بوده، خواجه نصیرالدین طوسی یک چیزهایی را پیش برده و کشف کرده که با محاسبات امروز جهان تفاوت زیادی نمی‌کند و در زمان خود به خاطر عظمت علمی که داشت مورد تکریم قرار گرفت، ختام سفره جبر و لگاریتم را که یک بخش عمده ریاضی است جلو برد و مورد احترام قرار گرفت اولین دانشمندی که بر اساس گردش زمین به دور خورشید این تقویم جلالی را درست کرد که هنوز هم سال شمسی را بر اساس همان تقویم میزان می‌گیرند ختام نیشابوری بود هیچ کس هم با او برخورد نکرد.

افت دینداری در مسیحیت امروزی

اما همین دانش، همین معلومات، همین کشف مجهولات در اروپا با مخالفت سخت کلیسا رو به رو شد من در این زمینه خیلی کتاب خواندم و الان که کلیسا هویت خودش را از دست داده تا چند نسل دیگر هیچکس کاری به کار کلیسا ندارد من لندن، آلمان، ایتالیا و فرانسه، کلیسای نوتردام در پاریس که مهمترین کلیساست رفته و بازدید کردم شاید کل این حسینیه‌ای که نشستید اندازه یک گوشه کلیسای نوتردام است آن مقداری که خرج طاق و ستونهای آن شده دو حسینیه را می‌توان با آن ساخت اما روزهای یکشنبه که روز عبادت آنها است و روز دعا و مناجات است چهار هزار صدلی دارد اما من دیدم پنجاه نفر هم نمی‌آیند این پنجاه تا هم یک تعدادی پیرزن هستند که تعدادی از آنها بدنشان کج شده و با واکر و عصا می‌آیند یک تعدادی هم پیرمرد، کشیش هم می‌آید یک دعاهایی را از همین کتابهای دینی خودشان می‌خواند و یک موسیقی نرم هم پخش می‌کنند و یک ته لیوان آب جو هم می‌دهند به ملت و تمام، این کل عبادت کلیساست.

عملکرد بد کلیسا، دلیل افول مسیحیت

علت اینکه رویکردی ندارند مال همین گذشته کلیساست، یک زمانی در ایتالیا مردم حمله کردند چقدر کشیش کشتند و چقدر خرابی به بار آوردند چون اینها در برابر پیشرفت علم و کشف مجهولات سخت ایستادند گفتند حرفها نباید خلاف تورات و انجیل باشد، تورات

می‌گوید زمین ساکن است و خورشید دور آن می‌چرخد، گالیله آمد دوربین نجومی را اختراع کرد و نشست پشت دوربین دید هم ستارگان گردش دارند و هم زمین خودش می‌چرخد و جزء یکی از این ستاره‌های منظومه شمسی است و مانند آنها دور خورشید می‌گردند البته این گردش زمین در قرآن ما مطرح بوده ﴿أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا﴾^۱ یعنی زمین برای شما حالت گهواره دارد یعنی حرکت دارد یا در قرآن ما آمده ﴿أَلَمْ يَجْعَلِ الْأَرْضَ كِهَاتًا﴾^۲ زمین مانند یک پرنده پر قدرت دو بال است که آنچه را با خودش برمی‌دارد پرواز می‌کند برای او سنگین نیست این دو تا بال هم نه اینکه وصل به کره زمین باشد، که در واقع کنایه از نیروی جاذبه و دافعه است، قرآن در سوره یاسین گفت آنچه شما ستاره و سیاره می‌بینید ﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۳ همه دارای گردش هستند خب همینی که در قرآن مطرح بوده غریبها خبر نداشتند گالیله آمده برای غربی‌ها کشف کرده و الا برای ما که کشف بود برای ما که روشن بود در دنیای غرب کشف کرده، اما او را به خاطر این کشف زندانی کردند، به خاطر اینکه اعلام کرد زمین دارای حرکت است و زمین است که دور خورشید می‌گردد بعد هم کشیشها نشستند دور هم و محکمه تشکیل دادند و محاکمه کردند و محکوم به اعدام شد، دانشمند محکوم به اعدام شد.

این یک رفیقی داشت که با این کشیشها سر و سر داشت این قدر دوید و رفت و آمد تا حکم اعدام را از بین برد بنا شد که گالیله را اعدام نکنند فقط در زندان بماند و بمیرد بعد از یک مدتی باز این بنده خدا آمد و پارتی بازی کرد تا او را آزاد کنند، این نوع پارتی بازیها خوب است، نه این که آدم برای مجرم و دزد و فاسد پارتی بازی بکند، اگر یک دانشمندی به جرم علم و بیان و اعلام حقیقت گرفتار شد باید برای او زحمت بکشند آزادش کنند، این بنده خدا خیلی زحمت کشید و بنا شد که گالیله آزاد بشود شرط گذاشتند که بیاید کلیسا در حضور مردم بگوید من گالیله در اعلام حرکت کره زمین اشتباه کردم، غلط کردم

۱. نبأ: ۶

۲. مرسلات: ۲۵

۳. انبیاء: ۳۳



زمین ساکن است و آمد همین را گفت، گالیله هنگام اقرار یک عکس جالبی در این کتابهای علمی دارد آمد و گفت که زمین ساکن است غلط کردم و اشتباه کردم در نهایت آزاد شد، از در کلیسا که دارد می‌آید بیرون پای راستش را می‌کوبد روی زمین آهسته زیر لب می‌گوید تو حرکت می‌کنی و می‌آید بیرون.

امروز دستیابی به معرفت بسیار آسان است

یک روزی می‌گفتند وجود انسان و موجودات از چهار عنصر ساخته شده بعد آمدند تحقیق کردند، عناصر جدیدی کشف شد و حالا رسیده به صد و بیست و چند عنصر که در ساختمان ما هم به کار گرفته شده و دانشمندان و حکمای زمان ما می‌گویند عقل انسان با هفت میلیون مسئله مرتبط است حالا من امروز یک مسئله آن را می‌گویم، پیغمبر ﷺ فرمود در خود فکر نکنید، ای انسان تو یک روزی نبودی، ﴿لَوْ كُنَّ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾^۱ اما حالا موجود هستید یقین می‌کنید که پدر و مادر واسطه اول در خلقت شما نیستند، آنها شما را خلق نکردند، تنها کاری که پدر شما کرده نطفه خود را به همسرش انتقال داده و در تاریخ خانه رحم مادر شما را ساختند، در ساختمان شما نه پدر شما دخالت داشت نه مادر شما، سپس وارد دنیا شدید حالا که وارد دنیا شدید حالا عالمان زمان زحمت کشیدند وضع شما را توضیح دادند که این بدن شما اسکلت و گوشت و پوست شما چه کیفیتی دارند، دو صفحه کتاب درباره خودتان بخوانید کافی است مثلاً بخوانید هفتاد میلیون عدد نیرو در هر چشم ما وجود دارد که کار آماده سازی دیدن بر عهده آنهاست، الان که دیگر شناخت مشکل نیست این همه کتاب نوشته شده وقتی اینها را انسان می‌بیند فطرت و باطن و عقل، او را به طرف خدا جهت می‌دهند، به این نتیجه می‌رسد که من ساخته شده ام و هر موجود ساخته شده ای نیاز به سازنده دارد پس من خالق دارم، هر چه در این عالم نگاه می‌کنم می‌بینم هیچ کدام از این اجزا عالم سازنده من نبودند یکی سازنده من بوده که همه را ساخته ولی اسمش را نمی‌دانم رسمش را نمی‌دانم.

۱. انسان: ۱.

خداوند مخلوقاتش را به حال خود رها نمی کند

خداوند صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از طرف خودش فرستاده که من را به مردم معرفی کنید، مردم در علم و معرفت به من فقط تا اینجای جاده می آیند که ساخته شده اند، یا به لغت عربی به این می رسند که مخلوق هستند و مخلوق، خالق دارد، سپس دنبال این هستند تا ببینند این خالق کیست؟ اسم و صفات او چیست؟ اینها را شما برای آنها توضیح بدهید که شما مخلوق هستید و مخلوق، خالق دارد حالا به آنها بگویید اسم خالق شما الله است، رحیم و کریم و ودود و غفور و قدوس و ملک و مهیمن است همین هزار تا اسمی که در جوشن کبیر است، آن خالق شما هزار اسمش را در قرآن و در جوشن کبیر برای شما تبیین کرده این هزار اسم هر کدامش نشان دهنده یک فعل خداست.

علم خود شناسی بر همه واجب است و این خودشناسی راهی است به سوی خداشناسی حالا ما با خداشناسی کار نداریم، آن یک پرونده زیبا و گسترده و باحالی است که فرصت زیادی می خواهد، حال که خودم را شناختم و دانستم که مخلوق هستم و خالق دارم، حالا یک ذره باید فکر بکنم ببینم این خالق من، که من را ساخته بعد از اینکه ساختن من تمام شد، آیا به من گفت برو کاری به کارت ندارم؟ آیا گفت ما فقط می خواستیم تو را بسازیم برو پی کارت؟ این مطلب را خود پروردگار در قرآن با لطافت خاصی سوال می کند ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُشْرَكَ سُدًى﴾^۱ آیا انسان گمان می کند که ما او را رها می کنیم، اگر بنا بود خداوند ما را رها کند، دیگر لازم نبود ما را خلق کند، من خدا میلیاردها چرخ را در این عالم بچرخانم تا یک مَش محمد و یک مَش حسنی به وجود بیاید یک آقا میرزا تقی به وجود بیاید و بعد هم به او بگویم که به سلامت من هیچ رابطه ای با تو ندارم، کاری هم به کار تو ندارم، این کار بیشتر شبیه بازی است، که پروردگار آمده یک موجوداتی را ساخته حرکت می کنند بالا و پایین می پرند داد می زنند می خوانند می شنوند می خورند می خوابند کاری هم با کار آنها ندارد نه، خدا می فرماید من تو را خلق کردم و هدفم هم از این کار این است که وجود تو با



راهنماییهای من تبدیل به یک درختِ پرثمری بشود که هم میوه آن برای خودت سودمند باشد و هم برای دیگران، وقتی درختِ پرمیوه و سودمندی شدی و فرصتت تمام شد باز هم تو را رها نمی‌کنند چون تو با زحمت درخت سودمندی شدی باید در مقابل این زحمات پاداش بگیری، آیا پاداش این همه فعالیت و درستی و صدق و کار خیرت را نمی‌خواهی؟!

کسی در این عالم نیست که مزد زحماتش را نخواهد

والله ما هیچ کس را در دنیا نداریم که هفتاد سال کار مثبت بکند و بعد کارفرمای او بگوید مزد نمی‌خواهی بگویند نخیر، طبیعت هیچ کس این را قبول نمی‌کند که من رنج کشیدم زحمت کشیدم خودم را دادم دست باغبانی مثل وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام، سیدالشهداء علیه السلام، خودم را دادم دست یک عالم ربانی، نشستم حرفهای اینها را فهمیدم و قبول کردم و در خودم به اجرا گذاشتم رنج هم بردم واقعاً رنج بردم دلم می‌خواست در این هوای بهاری هشت صبح خوابِ خواب باشم اما گاهی قبل از اذان بلند شدم نیم ساعت زار زدم یا اول اذان بلند شدم نماز صبحم را اول وقت خواندم بعد آمدم رفتم بیرون دنبال کاسبی حلال، پول کلان از حرام درمی‌آمد اما دیدم پروردگار من گفته دنبال آن پول کلان نرو، گفتم چشم دندان روی جگر گذاشتم پول حلال درآوردم، هنگام ظهر مغازه را رها کردم آمدم نماز جماعت دوباره غروب شد آمدم نماز، ماه رمضان شد آمدم سی روز گرسنگی کشیدم، حج واجب شد بلند شدم رفتم پنج شبانه روز در آن بیابانهای پر از خاک و رمل عبادت کردم، بچه‌هایم را با زحمت تربیت کردم دخترها را شوهر دادم پسرها را زن دادم حالا دیگر دارم خاموش می‌شوم آیا تو باشی برای این زحمات مزد نمی‌خواهی؟ هیچ کس را نداریم بگویند مزد نمی‌خواهد.

خداوند زحمات بندگان را بدون پاداش نمی‌گذارد

کارفرما گفته من بعد از تمام شدن عمرت در دنیا باز رهایت نمی‌کنم که برو دنبال کار خودت مگر من فرعون هستم که هفتاد سال شما را به بیگاری بکشم، فرعون تازیانه روی

سر مردم داشت از صبح تا شب می‌گفت کار بکنید شب هم که می‌شد می‌گفت بروید، پول نمی‌داد و از مردم بیگاری می‌گرفت، مگر من فرعون هستم؟! من که اسمم را پیغمبران به شما گفته اند، من کریم هستم، من رحیم هستم من ذوالفضل هستم من محسن هستم بعد از شصت هفتاد سال شما را رها نمی‌کنم، باید پاداش شما را بدهم اما این قدر پاداش برای شما گذاشتم که در این دنیا جا نمی‌گیرد یک جهان دیگری را ساختم که سر و ته ندارد و آنجا هم عمر شما را قیچی نمی‌کنند، عمر ابدی به شما می‌دهم، هم عمر ابدی هم جای ابدی هم نعمت ابدی، هم خودت ابدی هستی و هم بهشتی که داخل آن می‌روی، آنجا دیگر کاری به تو ندارم آنجا فقط به تو می‌گویم این بهشت، هر چه دلت می‌خواهد بخور، هر چه دلت می‌خواهد بخواب.

آرامش یک از ثمرات معرفت به خود

این معرفت به خود این سود را دارد، ببینید ما در ده دقیقه، موقعیت خودمان را فهمیدیم خدا را فهمیدیم کارمان را هم فهمیدیم پادشمان را هم فهمیدیم همین حرفهاست در قرآن که به آدم آرامش می‌دهد. بعضیها خیلی آرامش دارند یک کسی داشت از دنیا می‌رفت، چون آدم بسیار خوبی بود و خیلی خوب با زن و بچه رفتار کرده بود خانواده او به شدت گریه می‌کردند، او در حال احتضار بود یک نگاهی به زن و بچه خود انداخت اشاره کرد ساکت بشوید که صدای من را بشنوید آنها ساکت شدند گفت من هشتاد سال در دنیا در غربت از رفیقم و پروردگار بودم الان این غربت دارد تمام می‌شود دارم می‌روم پیش محبوبم اینکه گریه ندارد چون من چیزی را از دست نمی‌دهم بلکه من دارم چیز جدیدی را به دست می‌آورم به این می‌گویند آرامش، یعنی این معرفت به خود است که این آرامش را می‌دهد.

راه‌شناسی دومین علم واجب

علم دیگری که واجب است، علم راه‌شناسی است که راه درست کدام است؟ راه درست که برای من روشن شد دیگر شناخت راه کج لازم نیست چون راه کج با شناخت راه راست



برای من معلوم می‌شود وقتی راه درست را پیدا کردم صد میلیون جاده جلوی چشم من باشد برای من یقینی است که اینها باطل است.

دشمن شناسی سومین علم واجب

علم دیگر که این هم خیلی واجب است دشمن شناسی است که دشمن من، دشمن راه من، دشمن کارهای من، دشمن عقل و اعتقاد و روش من، در این دنیا و شهر و محل و اقوام کیست؟

روضه تدفین حضرت زهرا علیها السلام

خدایا به حقیقت صدیقه کبری علیها السلام این گوهر گرانبهای بی‌نظیر، و پرفایده ترین سرمایه عالم را که معرفت و شناخت است به ما به زن و بچه‌های ما و به نسل ما عنایت بفرما، برادران و خواهران، ما هزار و چهارصد سال است از حادثه دیروز دور افتادیم ما مدینه نبودیم، خانه امیرالمومنین علیه السلام نبودیم، صدای ناله‌های زهرا علیها السلام را نشنیدیم، با این فاصله هزار و چهارصد ساله از این حادثه، چقدر دل‌مان سوخته که آمدیم سیاه پوش کردیم شهرهایمان را، کارمان را تعطیل کردیم، پیر و جوان دیروز در تمام ایران در این میدانها در خیابانها در حسینیه‌ها جمع شدند سینه زدند، این قدر دل ما سوخته، چقدر دیروز در این مملکت و جاهای دیگر گریه کردند، همه این سیاه پوشها و سیاه پوشیدنها و گریه کردنها، فقط بر اثر خبرهایی است که ما از طریق منبرها شنیدیم، اما علی علیه السلام چه کرد؟ خود حضرت زهرا علیها السلام که در آتش حادثه بود چه کشید؟ این چهار بچه بی‌مادر چه کردند که حادثه را با چشم خود دیدند؟ مخصوصاً در نیمه‌های شب گذشته که به بچه‌های خود گفت حسن جان علیه السلام حسین جان علیه السلام شما دو تا، آب بیاورید من بدن مادرتان را غسل بدهم غسل تمام شد بدن را کفن کرد بعد خودش آمد کنار، به این چهار تا بچه که داشتند زار زار گریه می‌کردند نگاه کرد بزرگ آنها امام مجتبی علیه السلام هشت سالش بود بچه هشت ساله هنوز مادر می‌خواهد بچه هفت ساله شش ساله پنج ساله مخصوصاً دخترها، صدا زد



خودشناسی

عزیزان من این آخرین باری است که مادرتان را می‌بینید بیایید خداحافظی بکنید، امام مجتبی علیه السلام آمد صورت روی صورت مادر گذاشت ابی عبدالله علیه السلام صورت کف پای مادر، دو تا دختر دو طرف بدن، چه منظره‌ای بود امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید یک مرتبه این صدا را شنیدم که علی جان علیه السلام بچه‌ها را از بدن مادر جدا کن.



جلسه دوم

خود فراموشی

خودشناسی یکی از سه علمی که انسان به آن محتاج است

ما به سه رشته علم نیازمند هستیم که این سه رشته علم را یا می‌توانیم به صورت یک تحصیل چند ساله به دست بیاوریم که این برای همه میسر نیست و می‌توانیم به قول پیغمبر اسلام با شرکت در مجالسی که معارف الهیه بیان می‌شود از طریق شنیدن به دست بیاوریم ﴿لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^۱ که آیه شریفه هم به دو راه اشاره می‌کند یکی همین راه تحصیل است و دیگری راه شنیدن، یکی از این رشته‌ها خودشناسی است جهل به خود یک زمینه بسیار خطرناکی است که انسان سالها در دنیا زندگی کند و نفهمد چه کسی است. در سوره مبارکه حشر در یک آیه پروردگار عالم خود فراموشی را به این معنا که انسان یاد خودش نکند توجه به خودش نکند این را به عنوان یک کیفر و عذاب معرفی کرده و به ما سفارش می‌کند ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲ شما مسلمانها مانند کسانی نباشید که در زندگی به کل خدا را فراموش کردند.

نسیانِ خداوند به چه معناست؟

این «أَنْسَاهُمْ» در لغت معانی مختلفی دارد که به نظر من آن معنایی که با آیات قرآن تناسب دارد، «واگذاشتن» است چون ما در سوره طه و چند سوره دیگر آیاتی داریم که خداوند روز

۱. ق: ۳۷.

۲. حشر: ۱۹.

قیامت به بدکاران حرفه‌ای خطاب می‌کنند ﴿الْيَوْمَ نَسْأَلُكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾^۱ اگر خواهیم این آیه را به معنای فراموشی بگیریم خیلی معنی آن زشت می‌شود و هیچ تناسبی با وجود مقدس حضرت حق ندارد که خدا به بدکاران حرفه‌ای بگوید «الْيَوْمَ نَسْأَلُكُمْ» من امروز شما را فراموش می‌کنم، فراموش کاری عیب است، اینکه آدم باید یاد یک حقیقتی باشد ولی این قدر مشغولیات برای خودش درست بکند که یادش برود، این کار عیب و نقص است.

نمی‌شود فراموشی را به پروردگار عالم نسبت داد، ﴿أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲ «ان الله علیهم بذات الصدور»^۳ ﴿أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۴ این آیاتی که دانش خدا را دانایی خدا را علم خدا را مطرح می‌کند علم خدا علمی است به تمام پنهانها و به تمام آشکارها، معنی ندارد فراموشی به او نسبت داده بشود. بنابراین یک آیه را که آدم می‌خواهد توضیح بدهد خیلی نباید به کتابها و تفسیرها تکیه بکند اول باید برود ریشه لغوی این لغت را بررسی بکند ببیند نسیان چند معنا دارد، مثلاً می‌بیند یک معنی آن فراموش کاری است و این با خداوند تناسب ندارد پس این معنا را کنار می‌گذارد، «الْيَوْمَ نَسْأَلُكُمْ» من امروز شما را به حال خود رهایتان می‌کنم و با شما قطع رابطه می‌کنم، شما را وا می‌گذارم تا مورد شفاعت و رحمت و نجات قرار نگیرید، به تلافی اینکه شما در دنیا آیات من را وا گذاشتید و اصلاً سمیت من و قرآن و انبیاء و اهل خدا نیامدید.

نسیان از طرف بدکاران نیز به معنای وا گذاشتن است

حتی در حق مردم هم مشکل است این گونه آیات را به معنای فراموشی ترجمه کرد چون مثلاً بدکاران کشور خودمان آنهایی که محرم و رمضان و مسجدها را می‌بینند و صدای

۱. جائیه: ۳۴.

۲. بقره: ۲۳۱.

۳. آل عمران: ۱۱۹.

۴. مائده: ۹۷.



اذان را می‌شنوند، نمی‌شود گفت که این حقایق را یادشان رفته باید گفت وا گذاشتند، وقتی به آنها می‌گویند که یک بار حالا روز عاشورا است یا روز فاطمیه است یا روز ماه رمضان است یک تُکِ پا بیا برویم مسجد می‌گوید برو بابا حوصله داری، این به معنای وا گذاشتن است و به معنی فراموشی نیست، فراموشی مال آن وقت است که انسان به یکی قول می‌دهد که من فردا چهار بعد از ظهر حتماً فلان جا می‌آیم پیش تو و یادش می‌رود، واقعاً یادش می‌رود یا نماز ظهر و عصرش را یادش می‌رود بخواند، بعد شب یادش می‌آید هشت رکعت نماز از یادش رفته، عیبی ندارد گناهی هم پای او نمی‌نویسند، معصیتی هم نکرده، خداوند فراموشی را به انسان بخشیده ولی وا گذاشتن را به انسان نبخشیده.

هدف عیادت اولی و دومی از حضرت زهرا علیها السلام چه بود؟

اینهایی که مدینه این همه جنایت کردند پیغمبر را یادشان رفته بود یا پیغمبر را وا گذاشتند؟ آیا سفارشات پیغمبر را یادشان رفته بود، یا نه در گوششان صدا می‌داد ولی وا گذاشتند؟ گاهی هم از آنها اقرار گرفته شده که آیا سفارشات پیغمبر یادشان رفته گفتند نه یادمان است، این دو نفر به امیرالمومنین علیه السلام گفتند ما می‌خواهیم بیاییم عیادت فاطمه علیها السلام، عیادت آنها هم نه از روی دلسوزی بود و نه برای خدا بود، اینها با همدیگر صحبت کردند که ما برویم دیدن ایشان مثلاً یک دلجویی بکنیم و بعد از عیادت بیاییم بیرون بین مردم پخش بکنیم که ما ایشان را عیادت کردیم و الحمدلله مشکلات پیش آمده بین خودمان را حل کردیم و ایشان هم راضی شد و دیگر مسئله‌ای نیست و شماها هم دیگر حرفی نزنید، عیادت به این علت بود نه به خاطر محبت بود نه به خاطر مهربانی بود و نه به خاطر دلجویی، فرمودند من به خود حضرت زهرا علیها السلام می‌گویم اگر زهرا علیها السلام اجازه داد، بیایید برای عیادت و الا نمی‌توانید.

حذف مستندات تاریخی از کتب اهل سنت

یک قطعه ای را اولین بار من در مدینه در کتاب «الإمامة و السیاسة» ابن قُطیبہ دینوری که از دانشمندان آن طایفه است دیدم اتفاقی هم دیدم نه اینکه دنبال کتاب باشم مدینه

بودم در یک ساختمانی، این کتاب را آنجا دیدم که کتاب هم مال همان ساختمان بود کسی از ایران نبرده بود گفتم این کتاب را بخوانم ببینیم چیست، که البته بعد آمدم تهیه کردم یک چاپ قدیم آن هم گیرم آمد در چاپهای جدیدش این داستان را حذف کردند، بخصوص در عربستان دزدی از کتابها خیلی زیاد شده آنچه که اینها در کتابهایشان روایت و حکایت و پیوندی با تشیع دارد دارند حذف می‌کنند و می‌دزدند که مثلاً ما در بحثهایمان یا کتابهایمان علم نکنیم بگوییم بله این را خودتان نوشتید بعد کتاب را بیاورند پشت تلویزیون بگویند اینها می‌گویند در «الإمامة و السیاسة» صفحه سیزده این داستان نقل شده کتاب را جلوی دوربین می‌گیرند می‌گویند مردم دنیا این صفحه سیزده را ببینید در کجای این صفحه این روایت نقل شده؟.

درس گرفتن از جمله تاریخی حضرت زهرا علیها السلام

وقتی امیرالمومنین علیه السلام پیشنهاد عیادت این دو نفر را کرد صدیقه کبری علیها السلام که عظمت روحی او همین جا پیداست با آن همه درد و رنج و زجری که از اینها کشیده بود نگفت نه، فقط به امیرالمومنین علیه السلام عرض کرد «الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْحُرَّةُ زَوْجَتُكَ افْعَلْ مَا تَشَاءُ»^۱ خانه توست و من هم همسر تو، من از خودم کنار شما رأیی ندارم این هم درس است برای ما، که ای مردم در کنار خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از خودتان فتوا ندهید رأی ندهید جلوتر از خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله راه نروید «لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»^۲ آنچه را که خدا و پیغمبر حلال دانستند شما حلال بدانید دیگر نگویند که شبهه ناک است باید پرهیز کرد نمی‌دانم این کارها چیست؟ وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند حرام یعنی حرام و حلال یعنی حلال واقعاً یک عده‌ای کاتولیک‌تر از پاپ هستند یعنی خود صاحب اصلی می‌گویند این طور نیست او می‌گوید نخیر این طور است، این گونه نباشید گفت آقا، خانه خانه شماست من همسر شما من رأیی ندارم، امیرالمومنین علیه السلام فرمود اگر می‌خواهید بیایید،

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۰۳.

۲. حجرات: ۱.



بیاید دختر پیغمبر دستور دادند یک پرده بکشند بین خودشان و بین آن دو، البته نه به خاطر خشمی که از اینها داشتند، بلکه به خاطر رعایت محرم و نامحرمی اینها را بیاد دقت کرد، بله اگر زن شصت هفتاد سالش است دیگر از آن چهره و زیبایی افتاده قرآن مجید می‌گوید اینجا دیگر پای محرم و نامحرمی در کار نیست حالا اگر یک نامحرم هم در یک مهمانی باشد و چهره این پیرزن پیدا باشد یا یک خورده موی او پیدا باشد مانعی ندارد اینجاهاست که آدم باید کاتولیک‌تر از پاپ نشود که نه، نه یک نامحرم آمده بلند شو خودت را بپوشان، وقتی قرآن گفته لازم نیست، خب دیگر لازم نیست، یک مسائلی را پروردگار آسان گرفته جا هم داشته آسان بگیرد چون چهره شکسته با موی سپید که هیچ گونه هیجانی در بیننده ایجاد نمی‌کند حالا روی خود را نگیرد یا موی خود را نپوشاند عیبی ندارد، یا افرادی که قرآن مجید می‌گوید خنثی، این مسائل متوجه آنها نیست و زمینه هیجان هم در آنها نیست خب اینها اگر زن را ببینند مانعی ندارد، چون با دیدن آنها به هیچ گناه و هیجانی نمی‌افتند.

چرا حضرت زهرا علیها السلام جواب سلام آن دو را ندادند

پس اینجا زدن پرده به دستور حضرت زهرا علیها السلام، برای رعایت محرم نامحرمی بود این را هم باید زنان جوان ما دختران جوان ما از حضرت صدیقه کبری علیها السلام درس بگیرند، وقتی آن دو نشستند سلام کردند خب زهرای مرضیه علیها السلام می‌داند سلام کردن مستحب است جوابش واجب است حتی اگر آدم دارد نماز می‌خواند یک کسی درست سلام کرد، سام علیکم و اینها جواب ندارد، اما اگر گفت سلام و کسی نبود جوابش را بدهد ما می‌توانیم همان جا این نماز را قطع کنیم فقط بگوییم سلام عین همان که گفته دوباره حمد و سوره را ادامه بدهیم، سلام با این عظمت را حضرت زهرا علیها السلام جواب نداد، آیا معنی آن این نیست که من شما را مومن نمی‌دانم؟ باید ببینیم جواب سلام چه کسی واجب است؟ در روایاتمان هست که اگر یهودی و مسیحی و بی‌دین سلام کرد و جواب ندادید عیبی ندارد، اما اگر مردم مومن و مسلمان سلام کردند، جواب بدهید ایشان جواب آن دو را ندادند.

اقرار گرفتن حضرت زهرا علیها السلام از آن دو

صدیقه کبری علیها السلام به اولی فرمود: پسر ابوغافر یادت هست یک شیئی در حالی که طبیعتاً مردم شهر خواب بودند پدر من یک نفر را فرستاد دنبال تو که بیایی خانه ما و آمدی به دومی هم گفت تو هم یادت است همان شب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد دنبال تو، تو هم آمدی، گفت بله یادم است گفت یادتان است شما تعجب کرده بودید که این وقت شب برای چه پیغمبر ما را خواسته چه پیش آمد مهمی شده یا چه پیش آمد مهمی می خواهد بشود هنوز خبر نداشتید برای چه شما را خواسته وقتی شما دو تا نشستید و من پشت پرده بودم پدرم برگشت به شما دو تا گفت من در این وقت شب که همه خواب هستند شما را خواستم تا به شما بگویم شخصی که پشت این پرده نشسته است فاطمه علیها السلام است بدانید که « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي »^۱ این پاره تن من است «رُوحِي الَّتِي بَيْنَ جَنَبِي» و جان من است رضای او رضای خداست و خشم او خشم خداست این را یادتان است؟ گفتند بله حضرت علیها السلام فرمود واللّه من از شما راضی نیستم تا روز قیامت پدرم را ملاقات کنم و او را از مصایبی که شما بر سرم آوردید آگاه کنم، من یک کلمه دیگر با شما حرف نمی زنم، دیگر با شما کاری ندارم بلند شوید بروید، آن اولی یک مقدار آمد عکس العمل محبتی نشان بدهد و جزع و فزع کند می خواست وارد این مقوله بشود که دومی بنا به گفته خودشان که آدم بسیار عصبانی و زمختی بود دستش را گرفت گفت بلند شو برویم حوصله داری اینجا نشستی؟ نگذاشت عکس العمل نشان بدهد و او را برداشت و برد.

هم خدا و هم مردم فراموش نکرده اند بلکه واگذاشته اند

مردم یادشان رفته؟ چه چیزی را یادشان رفته؟ نه یادشان است ولی واگذاشتند و رها کردند، کاملاً خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و مرجعیت و فقاہت و حوزه ها و اینها را کامل یادشان هست، هم جلوی چشمشان است و هم صدایش به گوش آنها می خورد، ولی این

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۸، ص: ۳۸.



مجموعه را واگذاشتند سراغ یک مجموعه دیگری هستند حجاب را واگذاشتند، سراغ بی‌حجابی هستند نه اینکه حجاب را یادشان رفته باشد.

پس آیاتی که کلمه نسیان را درباره خدا به کار گرفته در ترجمه‌ها هم اشتباه ترجمه کردند و توجه نکردند و خدا را پایین تر از آنی که هست آوردند، هم مترجم‌های شیعه، هم مترجم‌های سنی به اشتباه ترجمه کرده اند که خدا می‌گوید من امروز، شما را به کل فراموش می‌کنم، فراموشی عیب است و خداوند منزّه از هر عیب و نقص است، خداوند مُسْتَجِمِعِ جَمِيعِ صِفَاتِ کمال است خداوند هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند.

نسبت فراموشی به پدیدآورنده این خلقتِ عظیم، کفر است

حالا من یک سوال از شما بکنم همین الان در فضای کره زمین چند تا پرنده داریم؟ همین الان در اقیانوسها چند تا ماهی داریم؟ دیروز یک مستندی شبکه چهار گذاشته بود داشت نهنگهای مناطق دور اقیانوسها را نشان می‌داد، یک نهنگی را نشان داد گفت این چهل تُن وزن دارد! یک بار کنار یک اقیانوسی یک موجود زنده‌ای را نشان من دادند که در مباحث علمی این، یک موجود صد در صد کاملی است هیچ چیزی کم ندارد نفس می‌کشد، می‌خورد، زاد و ولد می‌کند، حرکت می‌کند، آن وقت عجیب است که این موجود به اندازه یک نخود است تمام تنش هم بلوری است یعنی همه طرف او بلور خالی است حرکت هم دارد، غریزه هم دارد، قدرت جذب و دفع دارد، شعور دارد، اینها را هم خدا در این دریاها خلق کرده، آیا می‌توان به خالق چنین موجوداتی نسبت فراموشی داد؟ نسبت دادن نسیان به خدا کفر است، خدا شبانه روز این موجودات هوا و دریا و موجودات جنگل و کویر را یادش نمی‌رود روزی بدهد، نهنگ چهل تنی را روزی می‌دهد آن موجود بلوری نخودی را هم روزی می‌دهد.

نسیان پروردگار یعنی محروم شدن از تمام فیوضات

پس اینکه خدا روز قیامت به بدکاران حرفه‌ای می‌گوید «الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ» معنی آن این نیست که من امروز شما را فراموش می‌کنم، اصلاً یادم می‌رود که همچین موجودی را ساختم، این



معنی آن نیست، یعنی من امروز شما را به خودتان وامی گذارم، وامی گذارم یعنی تمام درهای فیوضات و رحمت من به روی شما بسته می شود، هیچ چیز شامل حال شما نمی شود، مثل اینکه من بروم در یک اداره ای بگویم آقا من از کار افتاده هستم، می گوید خب شناسنامه خودت را بیاور پرونده برای تو تشکیل می دهیم، همه کارها را می کنم و بعد یک روز می روم می گویند آقا شما مشمول قانون ما نمی شوید هیچ چیز به شما تعلق نمی گیرد، «نَسَاكُم» یعنی هیچ چیز به شما تعلق نمی گیرد نه شفاعت، نه رحمت، نه بهشت، چنان که در دنیا آیات من را که همان پیغمبران من و کتابهای من بودند وا گذاشتید یعنی به آنها گفتید شما در زندگی من راه ندارید، شما آن طرف جوی، بنده هم این طرف جوی، این معنی نسیان است.

ثمره معرفت به خود، درک مخلوقیت است

خدا می فرماید خود را وانگذارید، آنهایی که سراغ خودشان را می گیرند و معرفت به خود پیدا می کنند می دانید به چه نقطه ای می رسند؟ چقدر هم این نقطه جالب است! تمام دردها و فسادها و مشکلات جامعه جهانی مال همین به خود توجه نکردن و به خود نرسیدن و خود را وا گذاشتن است، اما آنهایی که سراغ خودشان می روند، می بینند که نسبت به هیچ چیز این جهان و به هیچ چیز خودشان اختیار ندارند، آنهایی که سراغ خودشان می روند و سراغ خودشان را می گیرند و در خودشان فکر می کنند، می بینند یک ستاره، یک خورشید، یک علف یک سبزی، یک گل، یک حرکت، یک قطره باران تازه، در اختیار خودشان نیست، خودشان این کارها را نمی کنند یک کسی دیگری هست دارد این کارها را می کند، می بینند ضربان قلب دست خودشان نیست حرارت بدن دست خودشان نیست، رو به پیری رفتن دست خودشان نیست، رو به مرگ رفتن دست خودشان نیست، بچه دار شدن دست خودشان نیست، بچه دار نشدن دست خودشان نیست، پس چه دست خودشان است؟ همین که قصد یک کاری را می کنند دست خودشان است، که از داخل رختخواب بلند شوم راه بیفتم بروم مجلس علم، بلند شوم دو رکعت نماز بخوانم، یک عمل و یک ترک عمل دست



خودشان است، که تازه ابزار و مایه‌های آن عمل و ترک هم دست خودشان نیست چون بدن مال خودشان نیست و این اراده دست خودشان نیست که اختیار ترک و انجام آن را دارند، اینها را که خوب تحلیل می‌کنند به این نقطه می‌رسند که ما مخلوق هستیم نه خالق، مملوک هستیم نه مالک، من هم مثل بقیه مخلوق هستم همه ما خالق داریم من هم مثل بقیه مملوک هستم همه ما مالک داریم، این خالق و مالک ما کیست؟ پیدا کردیم که خالق و مالک داریم اما او چه کسی است؟

هدف از ارسال رسل و انزال کتب شناساندن خالق و دستورات اوست

برای پاسخ به این سوال وجود مقدس رحمت بی‌نهایت، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را، صد و چهارده کتاب، دوازده تا امام، میلیونها عالم ربانی را، در زندگی قرار داده که به ما بگویند، رفتی سراغ خودت؟ فهمیدی خالق و مالک نیستی؟ خالق پیدا کردی؟ آن خالق تو کیست؟ خالق و مالک تو اسمش الله است بعد این مالک و خالقت وقتی تو را ساخت رهایت نکرد، به تو نگفت که تو هم مثل بقیه بزها و گوسفندها و گاوها و شترها برو تکلیفی نداری تو را رها نکرد، آمد طرح تکلیفی به نام دین برای تو ریخت، و گفت این دستورات را انجام بده، این را آدمی که سراغ خودش می‌رود می‌فهمد، مالک و خالقش را می‌فهمد، تکالیف تعیین شده را می‌فهمد، این شخص مثل شما مومن می‌شود، یک جاده‌ای را دارد طی می‌کند که آخر این جاده این است ﴿وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱.

آنی هم که سراغ خودش نمی‌رود، خودش را مخلوق نمی‌بیند، مملوک نمی‌بیند، سینه خود را سپر می‌کند و می‌گوید همه کاره هستم، خودم می‌دانم، به کسی ربطی ندارد، خودم تصمیم می‌گیرم، به هیچ کس ربطی ندارد این شخص هم در یک جاده‌ای افتاده که در آخر جاده ﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲؛

۱. مجادله: ۲۲.

۲. بقره: ۲۵۷.



تِه که ناخوانده‌ای علم سماوات تِه که نابرده‌ای ره در خرابات
تِه که سود و زیان خود ندانی به یاران کی رسی هیهات هیهات

روضه دلتنگی حضرت زهرا علیها السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله

این روزهای آخر که دیگر از خانه بیرون نمی‌توانست بروم تا در قبرستان احد گریه کند، بچه‌هایش را صدا می‌زد، بیایید کنار من بنشینید، درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها حرف می‌زد نزدیک ظهر صدا می‌زد حسن جان علیه السلام حسین جان علیه السلام این وقت که می‌شد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمد خانه ما سر و صورت شما را می‌شست شما را نوازش می‌کرد شما را سوار دوش می‌کرد می‌برد مسجد چرا دیگر صدای جدتان را نمی‌شنوم؟ چرا دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ما نمی‌آید برای اینکه یک مقدار خودش را آرام کند می‌گفت یک نفر بلند شود پیراهن پیغمبر صلی الله علیه و آله را برای من بیاورد، پیراهن را می‌بویید، روی سر می‌انداخت فاطمه جان علیها السلام در خانه شما صحبت پیراهن شد کربلا هم دخترت صحبت پیراهن کرد، وقتی آمد کنار بدن قطعه قطعه، دید این پیراهن کهنه را هم غارت کردند؛ «حسین جان علیه السلام کفنت کو به تن پیرهنت کو».



جلسه سوم

نیاز به معلم در مسیر خودشناسی

فهم قرآن نیاز به معلمی چون پیامبر ﷺ دارد

یقینی است که هیچ کتابی در تاریخ حیات انسان مانند قرآن کریم انسان را به انسان معرفی نکرده و راه درست و صحیح را برای انسان تبیین نکرده و مانند قرآن دشمن شناسی را به انسان یاد نداده البته در این آیات در این سه رشته آن قدر حقایق و لطائف و اشارات به فرموده حضرت سیدالشهدا علیه السلام قرار دارد که فهم آن نیاز به معلم دارد و پروردگار عالم چند بار در قرآن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان معلم قرآن معرفی کرده اگر فهم این حقایق معلم نمی‌خواست، معلمی به عظمت پیغمبر صلی الله علیه و آله معرفی نمی‌شد حداقل یک آیه نازل می‌کرد و می‌فرمود خودتان بنشینید؛ حقایق و اشارات و لطائف قرآن را بفهمید. چون زبان قرآن عربی است فهم آن برای اهل زبان عربی خیلی آسانتر از ما بوده حالا ما نیاز به یک مقدار درس عربی داریم، آنها که احتیاجی به همین درس هم نداشتند یعنی حقایق قرآن کجا، عرب کجا و عجم کجا؟ خدا دارد صحبت می‌کند مگر کلام خدا کلام عامیانه است که می‌فرمود خودتان بروید بفهمید، کلام از عرش علم الهی نازل شده یک عقلی می‌خواهد یک فکری می‌خواهد که پر پرواز این عقل و فکر تا آن مرتبه بالای عرش علم راه داشته باشد.

انسانی که راه خود را بشناسد ضرر نمی‌کند

اگر انسان متکی به دلائل و حقایق و معرفت نباشد روزی صد بار در زندگی اشتباه می‌کند و شکست می‌خورد، هر روز هم ما جلوی چشم خودمان می‌بینیم در خانواده اقوام و مردم



چه تعدادی از آنها در امور عادی شکست می‌خورند شکست خوردن آنها مال چیست؟ مال اشتباه آنهاست و الا اگر آدم راه را درست، حکیمانه، عاقلانه، با مشورت و با کمک برود، برای چه شکست بخورد برای چه زمین بخورد و برای چه خسارت بدهد. لذا می‌گوید ﴿وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱ و در مرحله بعد می‌فرماید ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ - ذکر از اسامی قرآن است قرآن مجید پنجاه و دو تا اسم دارد یکی از نامهایش «ذکر» است ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۳ - خداوند می‌فرماید چیزی را که در رابطه با آیات و حقایق قرآن نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.

هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که اهل ذکر است

آیا ما طلبه‌ها می‌توانیم بگوییم که اهل ذکر هستیم؟ مثلاً الان در قم شصت هزار طلبه هست، هم خوب درس می‌دهند، هم خوب درس می‌خوانند، اما چه کسی می‌تواند بیاید بگوید من اهل ذکر هستم؟ هیچ کس نمی‌تواند این ادعا را بکند. مرحوم امام علیه السلام در سن هفتاد و هشت سالگی تفسیر سوره حمد را شروع کردند آن هم برای یک تعدادی از علما که چند تا از آنها بعداً مرجع تقلید شدند اینها می‌آمدند شبها پای درس تفسیر سوره حمد، یک آدمی که هفتاد و هشت سال در علم شنا کرده فلسفه و حکمت و عرفان می‌داند، فقه و لغت و حدیث می‌داند درایه و روایه و رجال می‌داند از نظر علمیت هیچ کسی نسبت به ایشان حرفی نداشت همه به عنوان یک عالم رده اول قبولش داشتند شاید ده بار در تفسیر این دو آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ایشان از کلمه «احتمالاً» استفاده کرده است می‌فرمود احتمالاً معنی آن این باشد.

۱. آل عمران: ۴۸.

۲. نحل: ۴۳.

۳. حجر: ۹.



اهل ذکر چه کسانی اند و چگونه می‌توان به بیانات اهل ذکر دست پیدا کرد؟

اهل ذکر ائمه طاهریین علیهم‌السلام هستند خوشبختانه با آن همه مضیق‌های که برای ائمه علیهم‌السلام ایجاد کردند این بزرگواران از ابتدا تا انتهای قرآن تفسیر روایی دارند که در شیعه دو سه تا تفسیر مهم داریم اینها فقط روایی است یعنی مولف هیچ نظری از خودش نداده فقط نوشته بسم الله الرحمن الرحیم، قال الباقر علیه‌السلام که معنی بسم الله فلان است، قال الصادق علیه‌السلام معنی رحمن این است، قال الرضا علیه‌السلام معنی رحیم آن است، بعضی از آیات را من مراجعه کردم گاهی سیزده تا روایت کنار آن است این تفاسیر روایی عبارتند از، تفسیر فرات، تفسیر نور الثقلین، تفسیر برهان و تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که البته مفصل تر از همه آنها، تفسیر برهان و نور الثقلین است، برهان هشت جلد چهارصد صفحه ای است، نورالثقلین هم پنج جلد هفتصد صفحه ای است کل آن هم روایت است اصلاً مولف هیچ نظری از خود نداده با این کتب می‌توانید در همین عصر و زمان به بیانات اهل ذکر دست یابید.

راه مصونیت از تمام انحرافات درونی و بیرونی

وقتی آیات را با این روایات اهل بیت که همان اهل ذکرند، کنار همدیگر می‌گذاریم، به برخی از لطائف و حقایق قرآن دست پیدا می‌کنیم، این طور نیست که حالا ما یک آیه را در قرآن ببینیم که پروردگار کلمه انسان را به کار گرفته و خیلی معمولی بگوییم انسان با این آیه به خودش شناسانده شده به این سادگی نیست، یا یک «صِرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» یا کلمه «سَبِيلِ» یا کلمه «صِرَاطِ» تنها را ما در یک آیه ببینیم بگوییم راه همین است آیه هم که خیلی ساده است «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمِ» اما واقعاً هزار حرف کنار این آیات است که وقتی برای آدم روشن می‌شود با کمک خود قرآن با کمک روایات با کمک علم واقعاً عقل آدم را به مستی می‌کشد این قدر لذت دارد فهم این حقایق و بعد هم وقتی آدم این حقایق را می‌فهمد شاید این مطلب را کم شنیده باشید یا نشنیده باشید وقتی آدم این حقایق را

می‌فهمد به قول خارجیها در مقابل تمام جریانات انحرافی باطن خودش و تمام جریانات انحرافی بیرون و جریانات طبیعی که یک پَرش هم انسان را می‌گیرد واکسینه شده و مصون می‌شود، چون به آدم یک دید دیگر می‌دهد این آیات، یک دل دیگر می‌دهد این آیات یک آرامش فوق العاده‌ای به انسان می‌دهد، اینها همه وقتی است که آدم قرآن کریم را باور کرده باشد.

نمونه‌ای از آرامش عجیب یک عالم با وجود رنج بسیار

یک پیرمردی برای من تعریف می‌کرد می‌گفت که در محل ما یک عالمی بود بسیار با عظمت و مورد توجه، همسرش می‌گفت: در تمام عمر او نشد یک روز آفتاب غروب کند و مشکلی برای این عالم پیش نیاید، یا یک حادثه می‌دید یا یک سختی در زندگی او پیش می‌آمد حالا یا زمین می‌خورد یا سرش به جایی می‌خورد یا خبری برای او می‌آوردند که ناراحت کننده بود یا یک شب شام شب نداشت یا یک روز ناهار نداشت یا یک روز یک فرد عصبانی به او برمی‌خورد و بر سر او فریاد می‌کشید به هر حال یک روز هم خدا او را از درد و رنج معاف نکرد. هیچ روزی نیامد که این بلایی نبیند. این آدم تا نود سالگی در آن شهر سه وقت نماز جماعت را تشکیل داد و دائم برای مردم مسئله گفت، دائم مشکل مردم را حل کرد.

پسر او هم مانند پدرش اهل کار خیر بود، من پسر این عالم را در سن هشتاد سالگی او دیده بودم، در شهر آنها تا یک نفر می‌مرد اولین کسی که در خانه میت بود پسر این عالم بود، نه اینکه برای تشییع، تدفین بیاید نه، می‌آمد در خانه میت می‌گفت خانمش را صدا کنید یا اگر زن مرده بود می‌گفت شوهر او را صدا کنید، می‌گفت یک کلمه فقط به من بگو آیا کمبودی در زندگی دارید یا نه؟ مثلاً می‌گفت شوهرم چیزی از خود به ارث نگذاشته از طرفی دو تا بچه هم دارم او می‌گفت اصلاً غصه نخور تا بچه‌های تو بزرگ بشوند و من هم زنده باشم، دغدغه روزی نداشته باش یعنی کاری می‌کرد کرد فرد غصه مردن همسرش را نخورد، می‌گفت تا من زنده ام در حدی که لازم باشد تأمینتان می‌کنم. وقتی که ایشان از دنیا رفت، می‌گفتند تا دیروز که از دنیا رفت بالای صد خانواده را اداره می‌کرد، پول هم نداشت، چون



من در شهرشان منبر می‌رفتم یک بار ناهار من را دعوت کرد به خانه خودش، خانه او هم مثل بیشتر خانه‌های آن شهر خستی و گلی بود، در اتاق دو تا گلیم دو تا نمداخته بود بقیه اتاق هم خاکی بود که آب پاشی کرده بود، آن روز غذا پلو قیمه درست کرده بودند که خانواده او می‌گفتند اصلاً ما چند سال است این غذا را ندیدیم ولی خودش نخورد می‌گفتند خودش یا نان و کشک می‌خورد یا نان و ماست می‌خورد یا نان خشک می‌خورد وضع پسر آن عالم اینگونه بود.

آن پیرمرد که پدر این عالم را دیده بود همانی که هر روز خدا یک بلایی سراغش می‌آمد می‌گفت، یک روز آفتاب نزدیک به غروب بود، این عالم دست روی دست می‌زد، به او گفتند چه شده؟ گفت امروز نظر لطف خدا از من برگشته بسیار روز بدی به من گذشت، چرا آقا؟! چون امروز پروردگار من را مبتلا نکرد، امروز خوش بودم هیچ مشکلی نداشتم، قرار ما با خدا این گونه نبوده من از جوانی هر روز حادثه دیدم معلوم شد که پرونده‌ی مرا محبوب من این طور رقم زده که هر روزی که بر من بگذرد حالا یا دندان من درد کند یا سر من به دیوار بخورد یا یک سنگ جلوی پای من باشد و نبینم و به زمین بخورم، داشت با ناراحتی می‌گفت عجب روز بدی بود که ما از نظر رحمت خدا افتادیم و امروز یک بلا هم نصیب ما نشد، در همان حین یکی آمد گفت حاج آقا پسر برادرت از اسب افتاده و سرش شکافته باشنیدن این خبر سجده کرد و گفت خدایا ما در حق تو انگار اشتباه کردیم تو را شکر می‌گویم به خاطر این که من را از رحمت محروم نکردی. اینها این مصونیت درونی، این آرامش روحی، این آرامش فکری را از کجا به دست آورده بودند؟ این آرامش را از قرآن کسب کرده بودند چون توسط قرآن به خودشناسی رسیده اند نامالایمات زندگی را رحمت خداوند می‌بینند.

طرح مسائل فراوان در مورد انسان، در قرآن کریم

پروردگار موضوعات مختلفی را درباره انسان در قرآن نقل می‌کند، من کلمه انسان را در تمام آیات قرآن نگاه کردم تا ببینم پروردگار در کنار کلمه انسان چه مسائلی را مطرح کرده، خداوند متعال از قبل از نطفه تا وقتی که انسان وارد بهشت یا جهنم می‌شود را بیان

کرده یعنی یک چنین خطر عظیمی را قرآن مطرح کرده، این مطلب برای اولین بار بود که به ذهنم رسید که اساساً بیان خداوند درباره انسان در آیات قرآن در مورد چه مسائلی است، هیچ موجودی در عالم به اندازه انسان در قرآن مورد توضیح قرار نگرفته است. حالا من تعداد آن را حساب نکردم اگر بخواهیم شعبه‌ها و شئون آن را هم به دست بیاوریم، فکر می‌کنم پنج شش جلد کتاب بشود.

شناخت قیمت واقعی خود از طریق خودشناسی

روز اول هم برای شما گفتم دانشمندان امروز می‌گویند هر انسانی در ارتباط با خودش و با دیگران، مورد توجه هفت میلیون مسئله است و اگر انسان خودش را نشناسد هیچ مصونیتی ندارد، یعنی ضرر می‌کند خسارت می‌بیند اما اگر آدم خودش را بشناسد، در شناخت خودش یک مطلب بسیار مهمی که برای او روشن می‌شود، قیمت اوست که اگر روزی بخواهم معامله بشوم، قیمتم چقدر است؟ در قرآن مجید هم این مسئله مطرح است که ما خریداران مختلفی داریم، من وقتی قیمت خودم را بشناسم هزار خریدار را با کمال شجاعت رد می‌کنم گرچه این خریداران قیمتی که به من نشان می‌دهند جاذبه آن بسیار زیاد باشد می‌گویم نه با این قیمتی که می‌خواهید من را بخرید، من را نابود می‌کنید، این قیمت من نیست، اینی که به عنوان قیمت به من نشان می‌دهید دام است، حمال می‌خواهید برای شهوات خودتان، من را دارید به دام می‌اندازید که من کارگردان شهوات خودتان بشوم.

ظالمان عالم می‌خواهند انسان را مفت بخرند

رضا خان هزار جور فکر کثیف در کله‌اش بود به تنهایی که نمی‌توانست پیاده بکند هزار جور خواسته‌های کثیف در ذهن این سران دولتهای غرب و بعضی از دولتهای جهان است به تنهایی که نمی‌توانند پیاده کنند دزدی می‌خواهند بکنند، مال مملکت را می‌خواهند ببرند، شهوترانی می‌خواهند بکنند، می‌خواهند زیباترین دختران را برای آنها بیاورند، اینها نیرو می‌خواهند می‌آیند اعلام می‌کنند شما سطح تحصیلاتت چقدر است می‌گوید این قدر



است می‌گویند خب ما با یک حقوق بالا شما را استخدام می‌کنیم، وقتی که استخدام ما شدید باید خواسته‌های ما را اجرا کنید.

بنابراین نمی‌خواهد واقعاً من را بخرد چون قیمت من دستش نیست، قیمت من دست یک نفر است، همانی است که مرا آفریده او می‌داند من چقدر می‌ارزم، قرآن مجید می‌گوید بقیه افراد می‌آیند فکرها را از کار می‌اندازند، شستشوی مغزی می‌دهند مثلاً با ماهی دو میلیون تومان آدم را می‌خرند، انسان هم یک کیفی می‌کند برای خودش، با این دو میلیون تومان جز اینکه داری خواسته‌های ظالم و جانی را، خواسته‌های آدم‌کشان در افغانستان و در عراق را و خواسته‌های غارتگر ثروت مردم دنیا را پیاده می‌کنی؟ با ماهی دو میلیون تومان داری چه کار می‌کنی؟ پس تو را نخریدن تو را به دام انداختند که در طویله زندگی آنها بار آنها را ببری آیا تو را به دام نینداختند؟

یوسف قیمت خود را می‌دانست لذا خود را ارزان نفروخت

شما ببینید یک زن می‌خواست یوسف صدیق را با یک حرکات بدنی با یک عشوه با یک ناز با یک موی پریشان با یک زلف خوشگل با یک لباسهای نازک با یک صداهای دلنشین بخرد ولی یوسف دید قیمت او این نیست که این زن دارد می‌گوید، طبق فرمایش امیرالمومنین علیه السلام را می‌گویم نهایت نتیجه این معامله این بود که دو ناحیه که شامل کثیف ترین مواد بدن هستند به همدیگر برسد که حضرت تعبیرشان به دو موال است قدیمها به مستراح می‌گفتند موال، هر مرد و زنی عضوی در بدن دارند که یا محل خروج بول است یا غائط، اگر خودش را معامله می‌کرد نهایتاً این بود که این زن و مرد دو تا موال را به همدیگر وصل بکنند بعدش هم که هیچ.

به قول مولانا «عشق‌هایی کز پی رنگی بود / عشق نبود عاقبت ننگی بود» از این نوع عشقها زیاد می‌بینید این دخترها و پسرها که عاشق همدیگر می‌شوند و با عشق ابلیسی به همدیگر که می‌رسند، همین که آتش شهوتشان می‌خوابد، یک مرتبه هر دو پشیمان می‌شوند و هر دو به همدیگر ناسزا می‌گویند، این می‌گوید من از اول قصد ازدواج با تو را نداشتم برو گمشو



او می‌گوید، خیلی بی‌غیرتی آمدی دامن من را آلوده کردی حالا داری می‌روی، به هر حال داد و بیدادی می‌شود که حاصلش یا زندان است یا قتل است یا هر نتیجه شوم دیگر، اینها قیمت نیست که اینها علفهای سبز خوش نمایی است که باطن آن زهر کشنده دارد با هزار جلوه چشم آدمهای کوچک را می‌گیرند و می‌گویند خودتان را با ما معامله بکنید اینها هم معامله می‌کنند معامله که می‌شوند در دام می‌افتند و باید بروند در طویله زندگی قلدران و بدکاران حمالی آنها را بکنند.

خودت را به دیگران نفروش و آزادانه زندگی کن

یک جمله امیرالمومنین علیه السلام دارند، حضرت به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند خیلی قشنگ است این جمله خیلی قیمت دارد به جان امیرالمومنین علیه السلام در این جمله خیلی حرف است، «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^۱ خودت را با دیگری معامله نکن خدا تو را آزاد آفریده نه حیوان بارکش برای ستمگران و بدکاران دنیا، تو را آزاد آفریده تو را سرور آفریده تو را شجره طیبه آفریده بله قیمت داری اما قیمتت دست هیچ کس نیست آن هم قیمت نیست، آن علف سبزی است که جلوه آن چشمهای حیوانی را می‌گیرد آنها هم له له می‌زنند و با همان علف در دام می‌افتند و وارد طویله زندگی آنها می‌شوند می‌شوند الاغ بارکش ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ كَفَرُوا سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۲.

قیمت انسان بهشت است

بله ما قیمت داریم قیمت ما را از طریق قرآن می‌توانید بفهمید وقتی قیمت ما را فهمیدید می‌بینید که در هزاران خریدار قیمت ما دست یک نفر از آنهاست آن هم پروردگار است به چه قیمتی ما را می‌خرد یک بدن هفتاد هشتاد کیلویی با شصت هفتاد سال عمر با یک سلسله حرکات مثبت مثل نماز و روزه و کار خیر به قیمت بهشت ما را می‌خرد ﴿إِنَّ اللَّهَ

۱. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۹۳.

۲. جمعه: ۵.

اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۱ شما را می خرم در مقابل خریدن جانها و اموال شما، بهشت ابد را به شما می دهم قیمت شما بهشت است نه علف سبزی که شما را به دام بیاندازد و ببرد در طویله مجرمان حرفه ای تا برای شهوات آنها حمالی کنید.

امیرالمومنین علیه السلام می فرماید بدبختترین انسان در این عالم کسی است که به خاطر یکی دیگر برود جهنم، می خواهی بروی جهنم، خودت برو، اما آدم بیاید به خاطر یکی دیگر برود دوزخ، لذتش را یکی دیگر ببرد زنا را یکی دیگر بکند آدمها را در افغان و عراق یکی دیگر حکم قتل بدهد جهنم او را من بروم، به خاطر کار بد او من نیز به جرم حمایت و کمک او بروم جهنم.

روضه آمدن زینب کبری علیها السلام به قتلگاه

دلا تا به کی از در دوست دوری گرفتار دام سـرای غـروری
نه بر دل تو را، از غم دوست، دردی نه بر چهره از خاک آن کوی، گردی
ز گلزار معنا، نه رنگی، نه بویی در این کهنه گنبد، نه هایی، نه هویی
تو را خواب غفلت گرفت است در بر چه خواب گرانی است الله اکبر
سوال علاج از طیبیان دین کن توسل به ارواح آن طیبین کن
مگر روایت صحیحه قوی ای نداریم که گریه بر ابی عبدالله علیه السلام عامل آمرزش گناه است؟
عامل جلب و رحمت پروردگار است؟ سبب شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله صدیقه کبری علیها السلام و
امیرالمومنین علیه السلام است؟

سوال علاج از طیبیان دین کن توسل به ارواح آن طیبین کن
خیره خیره بدن قطعه قطعه را نگاه کرد «أ أَنْتَ أُخِي؟» آیا تو برادر منی «وَأَبْنُ وَالِدِي؟»
تو پسر پدر من هستی؟ «وَأَبْنُ أُمِّي؟» تو پسر فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ «بِأَبِي
الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى» پدرم فدای تو بشود که با لب تشنه از دنیا رفتی «بِأَبِي الْمَهْمُومِ حَتَّى
قَضَى»^۲ پدرم فدای تو بشود که با دل پرغصه و داغدار از دنیا رفتی.

۱. توبه: ۱۱۱.

۲. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۳۳-۱۳۴.

جلسه چهارم

شناخت مملوک بودن انسان

شناخت جایگاه انسان توسط آیات قرآن

کلام در این بود که شناخت سه حقیقت بر ما لازم است از آیات و روایات استفاده می‌شود که سعادت دنیا و آخرت ما، رشد و کمال ما و تربیت واقعی ما تحققش در گرو این سه حقیقت است، یکی خودشناسی است که حداقل جایگاه خودمان را در این عالم خلقت بشناسیم که کجا قرار داریم، آیا مساوی با نوعی یا انواعی از موجودات هستیم، یا نه جایگاه خاصی داریم؟ از آیات قرآن استفاده می‌شود که ما با سایر موجودات مساوی نیستیم مثل آیه‌ای که در سوره اعراف است می‌بینید پروردگار بعد از ذکر سه مسئله می‌فرماید ﴿أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا مِنْهُمْ أَصْلًا﴾^۱ اینها خودشان را آنقدر پایین آوردند تا مساوی با چهارپایان کردند، اگر حرکتِ پایین آوردن آنها را ادامه هم بدهند که می‌شوند «بَلَّغُوا مِنْهُمْ أَصْلًا» آیه نشان می‌دهد که ما مساوی با هیچ نوعی از انواع موجودات زنده نیستیم و اگر این اشتباه را مرتکب بشویم خودمان را تا حد مساوی شدن پایین ببریم، می‌شویم مانند چهارپایان و اگر پایین‌تر برویم از چهارپایان هم بدتر می‌شویم. همین آیه کافی است که به ما بگوید شما برتر و بالاتر هستید و همین آیه کافی است که به ما بگوید شما جایگاه خاصی دارید. جایگاه ما در من در آیات دیگر قرآن در همین زمینه انسان شناسی که یک مقدار دقت کردم دیدم که آیات، جایگاه ما را، بین تمام موجودات عالم و خدا می‌داند، مادون حق هستیم و ما فوق همه، هر چه که هست پایین‌تر از ماست.

۱. اعراف: ۱۷۹.

جایگاه ما نسبت به پروردگار عالم

جایگاه ما نسبت به پروردگار عالم هم باز در آیات ذکر شده که ما مملوک هستیم و اگر انسان توجه به این مملوک بودن خودش نکند، و این جایگاه را واگذارد، بدبخت می‌شود، بگوید مملوک هستم که هستم خب که چی؟ این را نباید وا گذاشت من اگر نسبت به پروردگار عالم مملوک هستم یعنی مثل غلام زر خرید هستم قدیمها می‌آمدند، بازار خاصی هم بوده کنیز می‌فروختند غلام می‌فروختند وقتی یک نفر می‌رفت یک غلامی را می‌خرید دیگر در اختیار او بود، او بود که فرمان می‌داد، رای می‌داد، حالا یا به غلط یا به درست، اما بالاخره مملوک در اختیار مالک بود، و اگر خودش را از اختیار مالک می‌آورد بیرون می‌گفت نه مالک هر چه که می‌گوید بیخود می‌گوید، هر چه که خودم می‌گویم درست است، اسم این را می‌گذاشتند عبد عابِق در فقه ما هم هست یعنی بنده فراری، یعنی بنده ای که احترام به مالکیت مالک نگذاشته و جایگاه مملوکیت خودش را هم وا گذاشته، حالا نه خودش می‌تواند درست خودش را کارگردانی کند و نه از مالک می‌تواند بهره ببرد این می‌شود یک موجود سرگردان متحیر، از مملوکیت که کنار رفته، مملوک هست ولی به لوازم مملوکیت پایبند نیست خودش که برای اداره امور خودش سرمایه و زمین و پول و کار ندارد، به ناچار باید گدایی کند یعنی باید ذلت را قبول بکند برود نان خشکی را از پیاده روها و از جلو خانه‌ها جمع بکند، برای یک پیراهن شخصیت خود را لگد مال کند که یک کسی یک پیراهن به او بدهد، خودش توان کارگردانی خودش را ندارد چون سرمایه ندارد از فیوضات مالک هم محروم است چون می‌گوید من مالک را قبول ندارم.

عاقبت خروج از دایره مالکیت خداوند

ما مثل همه موجودات مملوک آفریده شدیم یعنی همه در حیطة اراده و قدرت و لطف و محبت و رحمت و احسان و فضل و کرامت او هستیم، مملوک اگر بخواهد خوب اداره بشود باید در اختیار مالک باشد اگر بگوید نمی‌خواهم این مالک اختیار دار من باشد، خودم می‌دانم و خودم، چون مایه‌های آن را ندارد که خوب خودش را اداره کند، گوشت خوک



خور می‌شود، عرق خور می‌شود، ورق باز می‌شود، زنا کار می‌شود، قاتل می‌شود، ربا خوار می‌شود، ظالم می‌شود، خائن می‌شود، این عناوین هم که زندگی را خوب اداره نمی‌کنند، پزشکان مهم دنیا رده بندی کردند آدم عرق خور بعد از مدتی الکل خوری به بیش از سی بیماری دچار می‌شود، بعد از مدتی خوک خوری، بعد از مدتی زنا، بعد از مدتی ربا، بعد مدتی قمار، به عاقبت شوم اعمالش در همین دنیا می‌رسد.

گناهی وجود ندارد که برای انسان مضر نباشد

ما در طول تاریخ بشر اصلاً گناهی را پیدا نکردیم که برای بشر سود داشته باشد اگر هم در قرآن مجید می‌گوید دنبال الکل و دنبال قمار نروید ﴿إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾^۱ منظورش این است که ضرر و خطرش از منفعت آن بیشتر است نه به معنای این است که این منفعت، منفعت بدنی است، نه به معنای این است که این منفعت، منفعت عقلی است، در آن ناحیه هم تماماً ضرر است، حالا مثلاً عرق خور عرق می‌خورد می‌گوییم چرا می‌خوری؟ می‌گوید یک خورده بدنم سست است می‌خواهم داغ بشوم گرم بشوم، مگر بدون الکل نمی‌شود بدن را داغ کرد، گرم کرد و سر حال آورد؟ مگر با غیر سیگار و تریاک و حشیش نمی‌شود به قول آنها نعشه شد؟ مگر نمی‌شود همین شب جمعه آدم بلند شود یک گوشه اتاقش حالا یا یک نوار بگذارد یا خودش با دعای کمیل رابطه عاشقانه ای با محبوب خود برقرار بکند؟ نعشگی این که از کل تریاکهای دنیا برای اهل حال بیشتر است؟ نشاط بدنی هم می‌آورد سبک شدن هم می‌آورد آدم بعد از یک ساعت واقعاً حس می‌کند لغزشهایی که داشته، پروردگار عالم از همه آنها چشم پوشیده.

ویژگی‌های بندگان خوب در بیان امام رضا علیه السلام

وقتی از حضرت رضا علیه السلام سوال کردند یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله به نظر شما بندگان خوب خدا در این عالم چه کسانی هستند امام پنج خصلت بیان کردند یکی از آنها این است «الَّذِينَ

إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا» اینها وقتی کار خیر می‌کنند، کار خوب می‌کنند، نماز می‌خوانند، گریه می‌کنند، زیارت می‌روند، جهیزیه می‌دهند، پول بیمارستان مریضی را می‌دهند، شاد می‌شوند و این شادی همان نسیم بهشت است که از لا به لای این عمل می‌زند بیرون و روح انسان را می‌نوازد، این غیر از غرور است یک کسی یک کار عبادتی می‌کند بعد سینه سپر می‌کند به پروردگار می‌گوید ببین هفت میلیارد دارند جفتک می‌زنند ولی من برای تو این کار را کردم این غرور و عجب است آن شادی بهشتی غیر از اینهاست.

اما این غرور نیست که فرد بگوید نمی‌خواهم به رخ کسی بکشم یک گوشه در خلوتی در آن تاریکی دست به دامن معشوق زدم و خوب با او حرف زدم و خوب با او حال کردم و خوب گریه کردم او هم من را نوازش کرده به من گفته که ای عاشق من، تو یک لغزشهایی قبلاً داشتی از این لحظه من تمام آنها را از پرونده تو پاک کردم. همین بده و بستانها نعشه می‌آورد بیشتر مردم دنیا هم بلد نیستند که چطور بده بستان بکنند همه هم که نمی‌آیند یاد بگیرند این بده بستان را، و الا اگر در طول ماه رمضان، محرم و صفر و سایر اوقات به مساجد و حسینیه‌ها بیایند، این بده بستانها را خیلی خوب یاد می‌گیرند.

قماربازی با خدا

آدم چرا برود با بندگان خدا قماربازی بکند؟ بیا با خود پروردگار قمار بکن، بگو مالم را به تو می‌بازم اصلاً عمداً با تو بازی می‌کنم تا مالم را به تو ببازم، عمداً مالم را به تو می‌بازم، می‌دهم یک مسجد می‌سازم، می‌دهم یک خیریه می‌سازم، می‌روم مشکل سی نفر را حل می‌کنم، جانم را با تو معامله می‌کنم، در واقع می‌بازم، برد و باخت است دیگر، من عمداً می‌آیم دار و ندارم را با علم به اینکه دارم می‌بازم، به تو می‌دهم. در مقابل این باخت چه چیزی گیر من می‌آید؟ پروردگار در قرآن وعده داده، و تحقق این وعده را نه در زمان آینده، بلکه با کلمه و جمله ماضی بیان کرده، یعنی این وعده من تحقق پیدا کرده، فقط کافی است که عمر تو در دنیا تمام بشود تا این وعده‌های محقق شده را با چشم خود ببینی، ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي



جَنَاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^۱ این یک قمارِ حلالِ شاد کننده که بازنده در حقیقت کاملاً برنده است، خدا هم چیزی برای خودش بر نمی‌دارد، نه از بازنده حق دلالی می‌خواهد، نه رشوه می‌خواهد، نه مالی می‌خواهد.

این قمار بین دو نفر است مالک و مملوک، مملوک می‌گوید: مالک من، من دار و ندارم را به تو می‌بازم، مالم، جانم، عقلم، حرکاتم و انرژی من، این به ظاهر باخت عظیمی است، اما در حقیقت بردِ صد در صدی از آن بازنده است. مالک من هیچی از من نمی‌خواهد، مالک من عشقش این است که از جناتش و از رضوانش برای من هزینه کند. این بده و بستانهای درست را اغلب مردم بلد نیستند، که اولاً با چه کسی بده بستان بکنند و با چه بده بستان بکنند؟.

خودشناسی در آینه قرآن

برگردم به سر خط مسئله، ما نیازمند به سه شناخت هستیم یکی خودشناسی که من بفهمم چه کسی هستم؟ جایگاه من کجاست؟ و آیا با سایر موجودات مساوی هستم، پایین تر هستم یا بالاتر هستم؟ کجای این عالم قرار دارم؟ چه آیاتی در این زمینه در قرآن است؟ من یکی از آن را برای شما بخوانم؛ «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ يَكْتُبُ كُلَّ شَيْءٍ عَالِمًا»^۲ این «لام» در کلمه «لَكُمْ» در ادبیات عرب اسمش «لام انتفاع» است یعنی معنی سود و نفع می‌دهد، آیا ما طلبکار از خدا هستیم؟ نه، آیا ما واقعاً استحقاق همین مقدار نعمتی که در اختیار ما هست را داریم؟ نه، او ما را آفریده و با کرمش ما را سر این سفره نشانده، نه طلبکار از او بودیم، نه استحقاق آن را داشتیم.

خداوند در این آیه می‌فرماید، همه آنچه که در زمین است به نفع شما آفریدم، و این همه چیز را با کلمه «جَمِيعًا» آورده، حالا شما می‌گویید، کجای آن در اختیار ماست؟ مثلاً آیا

۱. توبه: ۷۲.

۲. بقره: ۲۹.

اقیانوس کبیر که «ما فی الأَرْضِ» است به نفع من آفریده؟ من الان ایران زندگی می‌کنم اقیانوس کبیر آن طرف، اطلس آن طرف، اقیانوس هند این طرف، همه این‌ها را برای شما آفریدم. اقیانوس کبیر یا اقیانوس اطلس چه ارتباطی به من دارد؟ اگر بخواهیم با او حرف بزنیم او هم جواب بدهد، تقریباً به مدت یک سال باید هر روز بیایم حرف بزنیم او هم از طریق قرآن جواب بدهد، به وسیله باران که از بخار اقیانوسها بلند می‌شود و من هدایتش می‌کنم تا بر سر ایران بارد و با باریدن باران، به پدیده‌هایی که در اثر این نعمت به وجود می‌آیند فکر کن، صیفی جات، حبوبات، میوه جات، میوه‌های ترش، میوه‌های شیرین، میوه‌های سفت مثل بادام و فندق، اقیانوسها از زمانی که در رحم مادرت بودی و شیر می‌خواستی در خدمت تو هستند، ابر در خدمت توست گردش زمین در خدمت توست، رویدنیها در خدمت توست، همین الان ما اینجا نشستیم صد میلیون درخت جنگلی در آمازون سر به فلک کشیده، آن صد میلیون درخت چه ارتباطی با ما دارد؟ خدا می‌گوید اگر یک سال کل درختهای زمین را قطع کنید و زمینها را هم نکاریم، چون اکسیژن هوا تامین نمی‌شود، کل شما می‌میرید. ما یک بدنیم در تهران ولی در ارتباط با کل جهان، ولی بیشتر مردم این چشم را برای خودشان نساختند که وقتی در خودشان فکر بکنند و معرفت به خود پیدا بکنند سر تعظیم برای خدا فرود بیاورند، به خودش قسم اگر عمر ابد به آدم بدهد ثانیه به ثانیه، جز شرمندگی از محبتهای او چیزی برای انسان باقی نمی‌ماند.

اعمال ما در مقابل نعمات الهی هیچ است

حالا با این بدن و ارتباط آن با کل جهان، واقعاً این چهل پنجاه سال نماز ما، جبران کدام محبت او را می‌کند؟ بر فرض اگر روز قیامت خداوند بگوید که تو هفتاد سال در دنیا بودی این مقدار اقیانوس، این مقدار جنگل، این مقدار حیوانات، این مقدار گردش زمین به دور خورشید، این مقدار هوا، این مقدار آب و این مقدار حرارت خرجت کردم، من اینها را می‌گذارم در یک کفه ترازو و نمازهای آلاک‌نگی تو در این هفتاد سال عمرت را هم می‌گذارم در کفه ای دیگر ببینیم مال کدام ما سنگینتر است. اگر این طوری بخواهد معامله بکند هیچ چیزی برای ما باقی نمی‌ماند ما کلی هم بدهکار می‌شویم.



اگر خداوند به عدل خود با ما رفتار کند کاملاً بازنده ایم

اگر بخواهیم و تمام تلاشمان را هم بکنیم باز هم نمی‌توانیم حق این همه نعمت پروردگار را ادا بکنیم، این است که دعاهای با همین نگاهی که من امروز برای شما گفتم اینجا معجزه کردند؛ «يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ»^۱ خدایا کل عمل دوره عمر ما اندک ولی لطف تو به این عمل کم ما کثیر است، پیغمبر اشک می‌ریخت می‌گفت «اللَّهُمَّ عَامِلَنَا بِفَضْلِكَ وَ لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ»^۲ اگر بخواهی اعمال ما را با نعمتهایی که به ما دادی بسنجی و به عدل میزان گیری بکنی فقط همین یک چشمی که به ما دادی بگذاری روی ترازو به کل عبادت‌های ما سنگین تر می‌شود بلکه هیچ چیز نمی‌ماند ته سفره، «وَ لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ» پیغمبر می‌فرمود با احسانت با ما رفتار کن، روی منبر مسجد مدینه هم فرمود که این، خیلی دل انسان را به درد می‌آورد، مرحوم فیض نقل می‌کند که، پیغمبر ﷺ گفت یاران من اگر قیامت دیدید پروردگار عالم من را دارد می‌برد بهشت به فضلش دارد می‌برد نه به مزد عمل من، ما عملمان در مقابل الطاف و کرامت او مگر چقدر می‌ارزد؟ ما چه چیزمان را با خود او مقایسه کنیم ما که چهار روز پیش مستی خاک بودیم، بعد ما را به صورت نطفه در آورد و وارد رحم کرد و ما را صورتگری کرد سپس به دنیا آورد، ما آمدیم پنجاه شصت سال عمر کردیم بعد با کمر خمیده و چشم کم سو شده و گوش کم شنوا و دست لرزان، وارد قبر می‌شویم، اصلاً چه چیزمان را با او مقایسه می‌کنیم؟

فهم مملوک بودن، یکی از شئون خودشناسی است

مملوک یعنی گوش به فرمان مالک، من همین را بفهمم این می‌شود خود شناسی، که خداوند مرا مملوک آفریده نه مالک، یعنی کسی را نیافریده که بغل دست خودش بگذارد بگوید من مالک هستم تو هم مالک هستی، در هیچ چیز دو تا وجود ندارد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

۱. إقبال الأعمال (ط - القديمه)، ج ۲، ص ۶۴۴

۲. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۱۹۱.

وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» دو تا نیست یک مالک است بقیه هم مملوک هستند. اینجا قرآن یک موعظه زیبایی دارد در سوره حشر ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ بندگان من مانند کسانی نباشید که خدا را در زندگی وا گذاشتند گفتند کاری به کارت نداریم کاری به کار دستورات تو هم نداریم کاری به کار قرآن و انبیاء تو نداریم وا گذاشتند، «نَسُوا اللَّهَ» یعنی خدا را به کل رها کردند اصلاً حذف کردند «فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ» سختترین جریمه‌ای که در دنیا به آنها رسید این بود که خود را وا گذاشتند و رها کردند گفتند خودم می‌دانم، دستور خودم است، فرمان خودم است، فکر خودم است، علم خودم است، خودم خودم خودم نه خدا، این خودم خودم خودم به کجا می‌رساند انسان را؟ باید این مملوک بودن را من لحظه به لحظه به خاطر بیاورم، این دعاها هم عجیب است این یکی از دعاهای خیلی زیبای دین ماست که آدم در قنوت بگوید در سجده بگوید در ماشین بگوید پیاده می‌رود بگوید تا یادش نرود که مملوک است؛ «اللَّهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ»^۲ خدایا هر چه دارم مال توست، من نه خودم ساختم و نه مالکش هستم، بله من تنها هنری که در کنار تو داشتم همین جفتک زنیهای من بوده، من چه هنر دیگری داشتم؟ آن وقت وقتی آدم مملوک بودن خودش را درک نکند تمام مصائب، تمام بلاها و تمام پیش آمدها برای او آسان می‌شود چون می‌گوید من مملوک هستم مالک من، این را برایم رقم زده که من بچه دار نشوم، با این بینش دیگر در سرم نمی‌زنم و ناله نمی‌کنم و اشکال نمی‌گیرم، نمی‌گویم چرا به برادر من شش تا بچه دادی چرا به من نمی‌دهی؟ وقتی مملوک بودن خودم را درک کنم آرامش پیدا می‌کنم می‌گویم «العبدُ وَ مَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ» من و هر چه دارم مال مولای من است، عشقش بکشد به من نعمت می‌دهد عشقش نکشد نمی‌دهد.

۱. حشر: ۱۹.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۸۳، ص ۷۴.

درک مملوک بودن، مصایب کربلا را هم بر انسان آسان می کند

من به خاطر پا برجا ماندن دینش بچه شش ماهه خودم را بغل می گیرم ببرم تا با تیر سه شعبه سرش را جدا بکنند، برای من این بلا آسان است، حسین علیه السلام این را در کربلا فرمود، خدایا آنچه امروز اتفاق افتاد چون در برابر دیدگان تو بود برای من آسان است چون من مملوک تو هستم، برای ابی عبدالله علیه السلام این بلا قابل هضم بود و الا اگر قابل هضم نبود، با شهادت اولین نفر، به عمر سعد می گفت آتش بس اعلام کن، حالا یکی از ما را کشتی دیه را بده ما برمی گردیم مدینه، ولی چون مملوک بودن خودش را کاملاً حس می کرد مالک بودن محبوبش را حس می کرد و می گفت من مامور این مالک هستم من فرمانبر این مالک هستم به من گفته برو با باطل مبارزه کن مبارزه با باطلت هم به اینجا می کشد که هفتاد و یک نفرت جلوی چشمت قطعه قطعه بشوند با کمال میل بگویند چشم می روم. اگر انسان به مملوک بودن خود پی ببرد، بلا و مصیبت برای انسان خیلی راحت می شود، انسان دیگر اضطراب ندارد، ناامنی ندارد.

خلاصه ای از سه علم ضروری برای انسان

علم اول علم خود شناسی است که یکی از شئون آن مملوک بودن است و این مملوک بودن چون و چرا ندارد، مملوک هستم دیگر، مالک من امروز این برنامه را برای من نظام داده، «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» یعنی همه باید هزینه تو بشوند یک وقت جاده را عکسش نکنید تا تو خرج گاو و گوسفند و دلار و طلا و نقره و شهوت و شکم بشوی، کل اینها مادون تو هستند و باید خرج تو بشوند، تو باید هزینه چه کسی بشوی؟ نمی شود که همه هزینه تو بشوند و تو هم رها بشوی تو هم باید هزینه من بشوی، دیگر حالا پنجاه شصت سال من به تو عمر دادم بیا با هم برد و باخت بکنیم، کل برد هم با توست، این علم خود شناسی است. علم دوم علم راه شناسی است چون چند میلیون راه جلوی ما از زمان آدم باز کردند همه راهها هم انحرافی است من باید ببینیم در میان میلیونها راه راه درست و راه صحیح و راه

سالم کدام است این را هم باید بشناسم اگر همان یک دانه راه سالم بود زحمتی نبود که بروم راه شناس بشوم ولی راه خیلی زیاد است حق را با باطل قاطی می‌کنم. علم سوم که بسیار مهم است دشمن شناسی است من بفهمم دشمن من، دشمن راه من، دشمن شخصیت من، دشمن مملوکیت من، دشمن دین من و دشمن آخرت من کیست وقتی او را بشناسم به او راه نمی‌دهم و با او جنگ می‌کنم.

روضه حضرت زینب علیها السلام

مملوک وقتی حرف مالکش را عمل می‌کند شاد می‌شود ببینید به ما گفتند در مجلس علم شرکت کنید شرکت کردیم خوابِ صبحِ خیلی خوشمزه بهار را، برای تو رها کردیم، هیچ هم خسته نیستیم، شاد هستیم با نشاط کامل، حالا هم بر خوردیم به شب جمعه چه لطفی کردی تا امشب ما را زنده گذاشتی یک دو کلمه با تو حرف بزنیم عشق بازی بکنیم حالی دارد با تو زندگی کردن «فِعِزَّتْكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَقْسَمُ صَادِقًا لَنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لِأَضْحَنَ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا صَحِيحَ الْأَمَلِينَ وَ لِأَضْرَحَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَضْرَحِينَ وَ لِأَبْكِينَ عَلَيْكَ بُكَاءَ الْفَاقِدِينَ وَ لِأَنَادِيَنَّكَ أَيَّنَ كُنْتُ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ»^۱

از دل کشید ناله به صد درد سوزناک	زینب چو دید پیکر آن شه به روی خاک
احوال ما بین و سپس خواب ناز کن	کای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن
بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن	ای وارث سریر امامت ز جای خیز
دستی به دستگیری ایشان دراز کن	طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر
لب بر گلو رسان و ز جان بی‌نیاز کن	سیرم ز زندگانی دنیا، یکی مرا
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن	برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
بار دگر روانه به سوی حجاز کن	یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس

فقط یک کلمه به من بگو این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد؟

۱. مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷



جلسه پنجم

برخی مختصات خودشناسی

انسان باید از اهل علم و موعظه استفاده کند

در جلسات قبل شنیدید طبق آیات قرآن و روایات، ما نیاز به سه علم داریم که البته این سه علم را ما از همین گونه مجالس هم می‌توانیم به دست بیاوریم، منحصر در این نیست که در حوزه‌های علمیه سالها عمر خود را صرف کنیم. قرآن در سوره توبه می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^۱ از هر جمعیتی یک تعدادی بروند علم را یاد بگیرند و برگردند در شهرهایشان و خواننده‌های خودشان را به زبان خود مردم با یک بیان روان و قابل فهم همگانی به دیگران انتقال بدهند. دیگران هم لازم است ولو هفته ای یک بار در جلسات علم شرکت کنند، در گفتار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زبان عالم تعبیر به بهار شده حضرت در یک روایتی می‌فرمایند: «اغْتَمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ»^۲ خود را از باد بهار مپوشانید بهار با شما کاری می‌کند که با درختان می‌کند؛

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن مپوشانید یاران زینهار
زانک با جان شما آن می‌کند کان بهاران با درختان می‌کند

اهل دل می‌گویند منظور از این باد بهار در کلام پیغمبر گفتار دلسوزان، نصیحت کنندگان و تبلیغ کنندگان دین خداست که مرده را زنده می‌کند درست هم هست.

۱. توبه: ۱۲۲.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۹، ص: ۲۷۱.

توصیه امیرالمومنین علیه السلام به استفاده از موعظه

امیرالمومنین علیه السلام یک نامه‌ای به حضرت مجتبی علیه السلام نوشتند که طولانی ترین نامه دوره عمرشان است علت اینکه این نامه را نوشتند با وجود اینکه حضرت مجتبی علیه السلام کنار ایشان زندگی می‌کردند برای این بوده که این نامه برای نسلهای بعدی بماند. نامه ی خیلی جالبی است انسان وقتی در این نامه دقت می‌کند می‌بیند حضرت علی علیه السلام خلاصه بعثت همه انبیاء و کتابهای آسمانی را در این نامه آورده یکی از جملات آن نامه خطاب به حضرت مجتبی علیه السلام این است که پسرم در جلسات موعظه شرکت کن، این را به یک امام معصوم نوشتند بعد می‌گوید هیچ راهی برای زنده کردن قلب مرده جز شنیدن این مسائل وجود ندارد؛ «أُحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ»^۱.

تعلقات دنیا انسان را به نابودی می‌کشاند

در جمله بعد می‌فرماید: تعلقات افراطی به ظواهر زندگی دنیا انسان را به نابودی می‌کشاند. هیجان قلبت را با کم کردن و جهت دادن و حرس کردن این تعلقات خاموش کن، چون آدم وقتی که وصل به خواستن بشود و تبدیل بشود به یک موجودی که فقط می‌گوید می‌خواهم خب تمام حدود الهی را فشار این خواستن می‌شکند، مرزهای الهی را کنار می‌زند و برای رسیدن به این خواسته خود کاملاً آماده می‌شود که دست به هر کاری و به هر وسیله‌ای و به هر ظلم و تجاوزی بزند. کاملاً آرامش زندگی او به هم می‌ریزد، دیگر آن مرد برای زن خود شوهر نیست برای بچه‌های خود پدر نیست آن مرد می‌شود اسیر پول، تعطیل می‌شود فقط در یک ناحیه کار می‌کند.

انسان می‌تواند در درست‌ی و در پستی به بی‌نهایت برسد

به تعبیر قرآن به جز اضافه کردن مال، کار دیگری نمی‌کند، حیف است انسانی که خلیفة الله است اینگونه زندگی کند، حیف است انسانی که فوق همه موجودات و مادون پروردگار است

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۴، ص ۲۱۷.

و می‌تواند در خوشبختی و سعادت به بی‌نهایت برسد به این فلاکت و بدبختی و شقاوت و پوچی برسد. حکما می‌گویند اگر حرکت نزولی انسان ادامه پیدا نکند از لحاظ پستی و کوچکی به بی‌نهایت می‌رسد چنان‌هیچ می‌شود که پروردگار در قرآن می‌فرماید برای او در قیامت ترازوی سنجش قرار نمی‌دهم چون هوا را که نمی‌شود در کفه ترازو گذاشت و کشید، کفه را تکان نمی‌دهد، یک موجود پوک و پوچ که تمام اعمالش هم به تناسب خودش پوچ است این قابل وزن نیست که حالا بیاییم سبک سنگینش کنیم تا ببینیم در بین این همه بدی، آیا خوبی هم هست یا نه، اصلاً ترازویی به پا نمی‌کنیم. اینها از آنهایی هستند که وقتی از قبر بیرون می‌آیند، مستقیم روانه بدترین جایگاه دوزخ می‌شوند.

امیرالمومنین علیه السلام خطاب به کمیل بن زیاد فرمودند: اگر انسان از این سه علم آگاهی پیدا نکند تمام قدم‌هایش در این دنیا قدم معرفتی بوده و عالمانه قدم برخواهد داشت، این آدم سیر سعودی پیدا می‌کند و در بزرگی مقام و سعادت به بی‌نهایت می‌رسد، خداوند در وصف این انسان‌ها در آخرین آیه سوره بینه می‌فرماید ﴿أُولَٰئِكَ هُمُ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱ این بندگانم از تمام جنبندگانی که خلق کردم بهتر هستند، اینها بی‌نهایت بزرگ شدند، دیگر نمی‌شود حسابشان کرد، نمی‌شود با کسی با چیزی آنها را برابر دانست.

حیف نیست که آدم این حرکت را، این معرفت را، این رسیدن به بی‌نهایت بزرگی را، همه را بگذارد و بشود حیوان بارکشی خواسته‌های شیطان، شیطان یعنی هر گمراه کننده ای از انسان و از اجنّه، این شیاطین به عزت خدا قسم خوردند که نگذارند آدم در راه الهی حرکت نکند، آنها در جلوی راه سعودی انسان ایستاده اند تا مانع حرکت او شوند، آنها به ما حرکت نزولی می‌دهند و نمی‌گذارند بالا برویم، نمی‌گذارند به طرف لقاء حق، وصال حق، رضای حق و قرب حق حرکت بکنیم، ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ وقتی خداوند می‌فرماید شیطان دشمن آشکار است، یعنی دیگر به درخواست ما و التماس ما و

۱. بینه: ۷.

۲. یوسف: ۵.

گردن کج ما و مظلومیت ما گوش نمی‌دهد، مهار حیات ما را می‌گیرد و تا دوزخ می‌کشاند. بدون اینکه ذره‌ای به ما رحم بکند و بین راه ما را رها نکند.

خودشناسی حتی در حد وجود فیزیکی هم نافع است

یک علم از این سه علم خودشناختن است بفهمم چه کسی هستیم؟ جایگاه من کجاست؟ ارتباط من با عالم ارتباط من با حق، ارتباط من با آینده، ارتباط من با نعمتها، و حتی وجود فیزیکی خودم را بفهمم، رنگم را پوستم را شکلم را بفهمم، دانشمندان نوشتند که اگر بشر بخواهد کار دقیقی یک عدد کلیه را در بیرون جریان بدهد، به نحوی که نیاز به دیالیز هم نداشته باشد، باید یک دستگاهی کنار آدم بگذارند که حداقل چهار هزار چرخ با برق کار بکند و در هزار متر زمین هم باید کارخانه آن را بسازند، اما همه اینها را خداوند به تنهایی در یک تکه گوشت کوچک چند گرمی قرار داده، و به هر کلیه‌ای هم دویست میلیون روزنه و دالان داده برای تصفیه خون از مجموعه کثافات.

اگر انسان خودش را در همین حد ساختمان بدنی بشناسد و وارد آن بشود، هیچگاه مملوک بودن خود را فراموش نمی‌کند، مثلاً سر سفره می‌نشیند یادش نمی‌رود، می‌خواهد بخوابد یادش نمی‌رود، پشت ماشین است یادش نمی‌رود، این می‌شود ذکر دائم که من مملوک هستم، مالک دارم و مالک من یک نفر است کارگردان من یک نفر است. کافی است یک هزارم ثانیه نگاهش را از من بردارد کل مغز من از کار بیفتد من بشوم مرگ مغزی، حرکات مغز که دست ما نیست یکی دیگر دارد مغز را کارگردانی می‌کند اگر نخواهد ماشین یک مرتبه موتورش خاموش می‌شود، آدم می‌افتد و دیگر هیچ کدام از اعضاء و جوارحش کار نمی‌کند.

یا اگر یک لحظه نگاهش را بردارد قلبی که دارد خون پمپاژ می‌کند، وسط راه می‌ایستد و در جا آدم می‌میرد یا اگر گوشه چشم خود را بردارد و ریه یک مرتبه بایستد، آدم دیگر دم و بازدم کند و می‌میرد. این همان علم خودشناسی است و این قدر بارزش است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید خودشناسی در ورودی به سوی معرفت الله است، «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ



فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ^۱ قرآن به بعضی از اعضاء و جوارح هم اشاره کرده فقط برای اینکه زنگ بیدار باشی باشد برای انسان که انسان این حقیقت را بفهمد که استقلال ندارد بند حیاتش دست یکی دیگر است. اگر من این را بفهم خیلی آدم آرامی می‌شوم، نسبت به همه چیز و نسبت به همه کس پای من برای تجاوز جلو نمی‌رود، دستم جلو نمی‌رود خیانت بکنم، چشم من، گوش من، شکم من، جلو نمی‌رود که مال حرام بخورم.

درک مملوک بودن موجب سعادت دنیوی و اخروی می‌شود

همین را درک بکنم که مملوک هستم و اختیار دار خودم نیستم و اختیار دار من پروردگار است یک چند روزی با لطف و محبتش من را به مهمانی دعوت کرده واسطه دعوت من هم پدر و مادر من بودند که با هم عروسی کردند من آمدم در این مهمانی که اسمش دنیاست مالک من گفته پنجاه شصت سال سالم در این مهمانی بخور بخواب استراحت کن لذت ببر این چند تا کار را هم بکن، خدا را عبادت کن، به بندگان او هم خدمت کن و گناه هم نکن مهمانی هم که تمام شد یک ملکی به نام بهشت به تو می‌دهم آنجا دیگر مال خودت است و تا ابد همانجا بمان و من مرگ را سراغ تو نمی‌فرستم. تمام این هیجانانگیز، حرصها، حسدها، غرورها، کبرها، نزاعها، درگیریها مال این است که بیشتر مردم دنیا خودشان را نمی‌شناسند و نمی‌دانند چه کسی هستند و نمی‌دانند جای آنها کجاست و نمی‌دانند مملوک هستند نمی‌دانند مهمان هستند.

کسانی از خدا ارث می‌برند که منسوب به او باشند

نمی‌دانند این مهمانی که تمام شد یک ملکی به انسان می‌دهند دیگر آنجا نمی‌گویند مهمان ما هستی ﴿الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۲ می‌گویند بهشت ارث خودتان است، ارث، ملک است اما به شرطی که شما ارث بر بشوید آخر من اگر نسبتم به خدا قطع بشود چه

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳۲.

۲. مومنون: ۱۱.

ارثی از خدا می‌برم من باید یک نسبتی داشته باشم که ارث ببرم. بگویم آقا من طبق این شناسنامه فرزند این حاج محمد علی هستم ارثی که از او مانده ملک من است، این هم دلیل من، می‌گویند ادعای تو درست است این مال به تو ارث می‌رسد. یا فردی می‌گوید من بچه این مادر هستم و مادر من فوت کرده، ارث او به من می‌رسد یا نه؟ فردی هم می‌گوید برادر من از دنیا رفته هیچ کس را ندارد فقط منسوبش و مربوطش من هستم.

در روز قیامت فردی که منسوب به پروردگار است ارث بر خواهد بود، اگر در قیامت به او بگویند تو عبدالله هستی یعنی به پروردگار منسوب است و از او ارث می‌برد، ارث از خدای زنده چون در ارث لازم نیست که طرف مقابل مرده باشد تا بتوان از او ارث برد گاهی پدرها می‌آیند چیزهایی را به نام بچه‌هایشان می‌کنند می‌گویند این ارثی که می‌خواهی بعد از ما ببری الان به تو می‌دهیم پس از فرد زنده هم می‌شود ارث برد یعنی می‌شود ملک و طلا و نقره و پول برد. آنهایی که منسوب حق هستند ارث می‌برند، ارث بر هستند و ارثشان هم بهشت است.

ارث بهشتی و ملک جهنمی قابل انتقال به غیر نیست

«الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» و در آنجا چون ملک آنهاست دیگر آنها را بیرون نمی‌کنند و ملک آنها را هم از آنها نمی‌گیرند، آنجا که جای نقل و انتقال نیست نقل و انتقال از عوارض دنیاست، نه جهنم کسی را به دیگری انتقال می‌دهند ﴿وَلَا تَرِثُوا زُرَّةَ وَزَرَ أُخْرَى﴾^۱ و نه بهشت کسی را به دیگری انتقال می‌دهند آنجا هر کس وارد بهشت می‌شود این بهشت ارث اوست و هر کس هم وارد دوزخ می‌شود این دوزخ ملک اوست، یعنی این ملک را در دنیا خودش برای خودش ساخت مصالح زیادی هم خرج کرد، عرق خورد، قماربازی کرد، ربا خورد، زنا کرد، ظلم کرد، آدم کشت با این همه مصالح، دوزخ را ساخت، پس دوزخ ملک و مال خودش است و قابل انتقال به دیگری نیست. چون زنا، ربا، آدم کشی عملکرد خودش بوده و جای انتقال ندارد، قانون انتقال برای آن تعریف نشده. این

مال خودش است ولی خیلی حیف است که تمام درهای فیوضات الهیه به روی آدم باز باشد ولی آدم نرود، این سه علم را تحصیل کند و در جهل همه این درها را یکی یکی ببندد و قفل بکند و گاهی قفلهایی بزند که دیگر باز نمی‌شود.

ارزش دانایی و پستی نادانی

دانایی و معرفت خیلی خوب است؛

در دم مردن فَلَاطون یک دو حرفی گفت و رفت

حیف دانا مردن و صد حیف نادان زیستن

یک شعر دو پهلویی است حیف که یک آدم فهمیده بمیرد صد حیف که یک آدم نفهم زنده بماند، آدم نفهم مزاحم است هیچ اسم دیگری نمی‌شود روی آن گذاشت جا تنگ کن است، مزاحم مال مردم است، مزاحم ناموس مردم است، مزاحم یک مملکت است، مزاحم یک ملت است، مزاحم دین است. مردن دانا یک غصه و زندگی آدم نادان صد غصه دارد. صد حیف که یک آدم نفهم زنده بماند و به زندگی ننگین خود ادامه بدهد.

نمونه‌ای از خودشناسی مادی

باید هم بُعد مادی خودم را بشناسم و هم بُعد معنوی خودم را بشناسم. با شناخت بُعد مادی خواهیم دانست که خدا در وجود من چه صنعتی را به کار برده، همین که بنیشتم جلوی آینه فقط به سر خودم نگاه کنم اگر در دلم نور هدایت داشته باشد برایم خودشناسی ایجاد می‌شود. همین یک ذره کله را با آیات قرآن ببینم ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾^۱ آیا من دو چشم برای تو قرار ندادم آن هم از جنس چربی! چطور است که نود سال این دو تا چربی خشک نمی‌شود؟! آب نمی‌شود؟! همیشه تر و تازه است برای اینکه کنار چشمت یک کارخانه درست کردم که آب شور بدن را انتقال می‌دهد به اینجا و دائم از آن آب گُره چشمت را خیس می‌کند دو تا پلک هم گذاشتم بی‌آنکه خود تو متوجه بشوی بالا و پایین می‌رود

شستشو می‌دهد دو تا چربی است ولی نود سال در آب نمک است و در حال اتوشویی است چون گرد و خاک می‌نشیند روی آن، دود می‌نشیند روی آن، اگر اینها بماند کورت می‌کند. شب که می‌شود به این کارخانه بینایی دستور دادم وقتی که بنده من خوابش برد دیگر کار نکن و باز نمان، که نکند حشره‌ای، کرمی، سوسکی بیاید روی آن و در دو دقیقه این چربی خوشمزه را بخورد. من دیده بودم این داش مشتیهای تهران که می‌رفتند کله پاچه می‌گفتند چشم یادت نرود، چشم خیلی خوشمزه است این چشم ما هم برای حشرات شب خیلی خوشمزه هستند ولی من به این کارگاه پلک گفتم شب کار نکن بسته باش که چشم بنده من محفوظ باشد. من خواب هستم یکی دیگر دارد مرا حفظ می‌کند خواب هستم یکی دیگر من را بیدار می‌کند چون در قرآن می‌گوید اگر شما را بیدار نکنم شما مرده اید و باید تابوت آورده و شما را ببرند دفن کنند، این متن آیه قرآن است من خودم شما را بیدار می‌کنم چون اگر شما را بیدار نکنم در همان خواب مرده اید.

انسانی که خود را شناسد افسارش در دستان شیطان است

آنهایی که خودشان را نمی‌شناسند، دیگر هر کاری دلشان می‌خواهد می‌کنند. دیشب ما دو نصف شب به پلیس صد و ده زنگ زدیم، در یک خانه پارتنی گذاشته بودند، تمام مردم بیدار و پریشان و ناراحت از صداهای عجیب و غریب، البته خدا خیرشان بدهد پنج دقیقه بعد آمدند و کل سفره آنها را به هم پیچیدند و جمع کردند. حالا کاری به اینها ندارم مقصود من غفلت بشر است.

در آن ساعتی که شما زن و مرد و دختر و پسر به صورت مختلط با آن طلبه‌های عجیب و غریب و نوارهای عجیب و غریبتان در حال پایکوبی بودید در نیمه‌های همان شب آن هم شب جمعه علی بن ابیطالب علیه السلام که وجودش با هیچ جای دنیا و هیچ انسانی قابل مقایسه نیست، سرش روی خاک بوده کمیل می‌خوانده و خون گریه می‌کرده چون خودش را شناخته بود اما شما افسارتان دست شیطان بود، او می‌زد و شما پایکوبی می‌کردید او می‌زد شما عربده می‌کشیدید او می‌زد و شما محرم و نامحرم با همدیگر بودید، اگر هم جهت



فیزیکی خودم را بشناسم و هم جهت معنوی خودم را بشناسم، می‌فهمم عجب کسی هستم! عجب خلقتی دارم! عجب خالقی دارم! عجب طرحی خالقم برای حیات من ارائه داده، اصلاً غرق در عشق می‌شوم، غرق در لذت می‌شوم، آن وقت اگر بیایند من را دعوت کنند به مجالسی که هیجان لذتهایش مال شیطان است خیلی آرام به آنها می‌گویم؛

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت ندانی

پارتی شما کجا، پایکوبی و این نوارهای شما کجا، لذت لقای پروردگار کجا، شما واقعاً دارید لذت می‌برید؟!

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

شما اگر می‌خواهید لذت ببرید پنج دقیقه بیاید بنشینید برای ابی عبدالله علیه السلام گریه کنید آن وقت معنی لذت را می‌فهمید، خودتان را نمی‌شناسید اگر خودتان را می‌شناختید شما هم عبدالله بودید علوی بودید زهرایی بودید حسینی بودید گریه داشتید حال داشتید خدمت داشتید همه اینها لذت است.

روضه: داستانی زیبا در مورد شفای دختر خردسال توسط امام حسین علیه السلام

چه خوش است یک شب بکشی هوا را	به خلوص خواهی ز خدا خدا را
به حضور خوانی ورقی ز قرآن	فکنی در آتش کتب ریا را
شود آن که گاهی بدهند راهی	به حضور شاهی چو من گدا را
طلبم رفیقی که دهد بشارت	به وصال یاری دل مبتلا را
مگر آشنایی ز ره عنایت	بخرد به خاری گل باغ ما را

گفت اذن یک ملاقات با بزرگ این اسیران را به بنده بدهید، او را به محضر زینب کبری علیها السلام گفت به اندازه این هشتاد نفر غذا آوردم صدقه و رد مظالم نیست، غذای نذری است، چهار ساله که بودم تمام بدنم لمس شد و مادرم از پرستاری من خسته شد به پدرم گفت این دختری که یک گوشت لمس است به چه درد ما می‌خورد این را بردار ببر در خانه امیرالمومنین علیه السلام یا مرگش را از خدا بخواه یا شفایش بده، پدرم تعریف می‌کرد که

مرا در آغوش گرفت و به در خانه علی علیه السلام در مدینه برد. علی علیه السلام وقتی در را باز کرد پدرم من را روی زمین خوابانده بود گفت آقا مادرش دیگر طاقت ندارد فرمود مشکلی نیست رویش را برگرداند به طرف خانه صدا زد حسین علیه السلام من بیا خدا دعای حسین علیه السلام را برنمی گرداند حسین علیه السلام اگر چیزی برای کسی در دنیا و آخرت بخواهد حتماً به او عنایت می کنند ابی عبدالله علیه السلام آمد فرمود حسین علیه السلام من، یک نگاه به او ببیند با نگاه ایشان من سالم سالم شدم، پدرم نذر کرد هر سال برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام غذا بدهد پنجاه سال است این غذا در خانواده ما ادامه دارد حالا هم این غذا را برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام آوردم فرمود خانم دیگر نمی خواهد برای سلامتی او غذا درست کنی آنی که نذرت را در حق او ادا کردی بدنش در کربلا و سر بریده او در بارگاه یزید است حسین علیه السلام مرا با لب تشنه کشتند.

جلسه ششم

خودشناسی و حرکت به سوی بی‌نهایت

انسان در بزرگی و پستی می تواند به بی نهایت میل کند

در قرآن مجید کلمه انسان تا جایی که در ارتباط با بیداری و هدایت و تربیت و کمال او باشد در کنار مسائل گوناگون اعتقادی، اخلاقی، عملی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی و عبادی به کار گرفته شده و ماحصل این آیات این است که اگر انسان استقامت داشته باشد و صبر کند و تمام حرکاتش را در جهت های مثبت نظام قرار دهد، از نظر مقام و منزلت به بی نهایت بزرگی می رسد، اما اگر بی قراری نشان بدهد صبر و تحمل نداشته باشد و حرکت و سلوکش را در جهت منفی قرار بدهد به بی نهایت کوچک شدن می رسد.

این آیه را شما زیاد خواندید و شنیدید گاهی هم در بین ما فارسی زبانان در غیر مورد خودش به کار می برند ﴿مُرَرَدَنَا هَاسِفَلِیْنَ﴾^۱ کلمه «سَفَلَه» یعنی پست و پستی «أَسْفَل» یعنی پست ترین «سافلین» یعنی افراد پست یعنی یک گروهی در این عالم بودند و هستند و خواهند بود که اینها «سافلین» هستند یعنی پست و فرومایه هستند، بی ارزش و بی اعتبارند، بی شخصیت و بی قدر و قیمت هستند، آن وقت در بین این افراد پست و بی ارزش و بی قدر و قیمت، یک عده ای جزء پست ترینها و بی ارزشترینها هستند این افراد چون اعمال خود را در جهت منفی قرار داده اند جزء پست ترین افراد شده اند.

اما در جهت مثبت مسئله که یک انسان با راهنمایی انبیاء، با راهنمایی قرآن و با راهنمایی ائمه (علیهم السلام) همه وجودش را از نظر فعل و حرکت و منش در جهت طبیعی و مثبت و صحیح



قرار می‌دهد، این فرد به جایی می‌رسد که شخصیت او را نمی‌شود ارزیابی کرد، نمی‌شود برای او قیمت گذاشت، نه برای خودش می‌شود قیمت گذاشت و نه برای پاداشی که برای او مقرر شده می‌شود قیمت گذاشت و نه برای جایی که برای پاداش گرفتن به او می‌دهند می‌شود قیمت گذاشت.

عقل نمی‌تواند بی‌نهایت را درک کند

در ارزیابی این موارد عقل بشری کم می‌آورد پس معلوم می‌شود آن چیزی را که می‌خواهند ارزیابی بکنند بی‌نهایت است که عقل نمی‌تواند آن را درک کند، مثال ساده آن اعداد ریاضی است که با عدد یک شروع می‌شوند، اگر به این عدد یک به تدریج اعداد دیگری اضافه کنیم مقدار عدد، رفته رفته بیشتر، آیا شما می‌توانید انتهایی برای این اعداد پیدا کنید؟ آیا قدرت عقل میتواند آن عدد آخر را کشف کند؟ هیچ عقلی به آخرین عدد نمی‌رسد چون همه عالم هم که بنشینند همواره می‌توانند به این عدد اضافه بکنند و پایانی ندارد.

نمونه‌های قرآنی افراد بی‌نهایت خوب و بی‌نهایت بد

پس اگر به عقل بگوییم که عدد یک تا آخرین عدد را برای ما بگو نمی‌تواند، اینجاست که پای بی‌نهایت بزرگ در میان می‌آید، در رابطه با این افراد لازم هم نبوده که خداوند اسم همه آنها را در قرآن مجید بیاورد، چون قرآن یا کتب آسمانی گذشته در خوبان و بدان فقط نمونه را بیان می‌کند، ممکن است بشر میلیاردها فرعون و قارون و نمرود و شداد دیده باشد ولی خدا در قرآن نام یکی را آورده و ویژگیهای او را بیان کرده، که نشان بدهد هر کسی در دنیا این ویژگیها را داشت فرعون و نمرود و شداد و قارون و بلعم باعوراست. در قرآن عالمی را به عنوان نمونه نشان می‌دهد که با داشتن علم، به بی‌نهایت کوچک شدن رسیده، طوری که شما دیگر توان به دست آوردن کوچکی او را ندارید که میزان پستی و کوچکی او را اندازه گیری کنید. یا یک ثروتمندی را مثل قارون ذکر می‌کند که به



قدری پست شده که در پستی به بی‌نهایت رسیده و شما دیگر نمی‌توانید حدود این پستی را ببینید و بیان کنید. یا یک حاکمی مثل فرعون را مثال می‌زند که به بی‌نهایت پستی رسیده تا آنجایی که عقل توان ارزیابی پستی او را ندارد.

در طرف مثبت هم همین طور قرآن نمونه می‌دهد، حالا لازم نیست انسانی که به خاطر سلامت نفس خود به خاطر به کارگیری عقل خود، به خاطر عبادت و درستی خود، این قدر حرکتش را ادامه داده تا به بی‌نهایت بزرگ شدن رسیده، در عالم مشهور باشد، یا این که لازم نیست خدا نام تمامی آنها را در قرآن و تورات و انجیل آورده باشد. در این طرف هم خدا نمونه می‌دهد در انبیاء پنج پیغمبر اولوالعزم و حدود هجده پیغمبر غیر اولی العزم را به عنوان نمونه ذکر می‌کند که اینها در ارزشها به بی‌نهایت بزرگی وصل شدند و هیچ عقلی نمی‌تواند بزرگی آنها را بسنجد.

هیچ عقلی نمی‌تواند عظمت وجود مبارک حضرت ابراهیم را ارزیابی بکند که ارزش او چقدر است یا اندازه چه کسی است. پروردگار مهربان عالم فقط اوصاف را بیان می‌کند می‌گوید ابراهیم، نوح، موسی، عیسی، یعقوب ایوب و محمد ﷺ این ویژگیها را داشتند از طرفی خودشان از نظر ارزش به بی‌نهایت بزرگی رسیدند از طرفی هم اتصال به ارزش‌های بی‌نهایت بزرگ پیدا کردند یعنی وصل به ارزشهای الهی شدند حالا یک نمونه این اتصال را من برای شما بگویم.

قرآن ما را به «تَحَسُّس» فرا می‌خواند نه «تَجَسُّس»

در سفر سومی که این ده تا برادر حضرت یوسف می‌خواستند به مصر برای تهیه آذوقه بروند، یعقوب ضمن راهنمایی‌هایی که به اینها کرد فرمود **«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا»**^۱ ای فرزندانم این مسافرت را بروید و به جستجوی یوسف و برادرش پردازید. باید دقت شود که نفمود تَجَسُّس کنید بلکه فرمود **«تَحَسَّسُوا»**، پای تَجَسُّس که در میان بیاید قرآن

۱. یوسف: ۸۷: **«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَّاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَّاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»**

می‌گوید «وَلَا تَجَسَّوْا»^۱ خداوند پرونده‌های مردم و خانواده‌ها را بسته است و گفته سراغ آنها نروید، از این و آن نپرسید که از این چه خبری دارید قبلاً در محل یا در جوانی چه کاره بوده؟ با چه کسی بوده؟ چقدر اسلام عالی است! اسلام می‌گوید دنبال خوبیهای مردم بروید حرف خوبیهای مردم را بنزید مگر اینکه یک کسی این قدر بی‌حیا باشد که بیاید بدیهایش را خودش در خیابان و کوچه و بازار آشکار کند، یعنی علنی جلوی چشم مردم دزدی کند، شراب بخورد و عربده بکشد، حرف اینگونه انسان‌ها هر جا بزند آبرو ریزی نکرده چون همه عمل بد او را می‌دانند.

آیا حرف زدن در مورد فردی که علنی گناه می‌کند اشکال دارد؟

همه می‌دانند که نخست وزیر انگلیس یا رئیس جمهور آمریکا یا این خاندان آل سعود جزء گنهکارترین و پلیدترین مردم عالم هستند. همه می‌دانند که اینها در پلیدی و آلودگی به بی‌نهایت کوچکی و پستی رسیدند و خبرهای اینها را همه مردم دنیا شبانه روز در کانالهای تلویزیونی و ماهواره ای می‌بینند حالا من و شما یک گوشه‌ای بنشینیم و بگوییم این پادشاه عربستان عجب آدم کثیفی است یا اواما عجب آدم ظالم خطرناک وحشی است یا شمر عجب انسان کثیف ملعونی است، اینجا اصلاً پای آبرو ریزی در کار نیست آبرویی نیست که بریزد ارزشی نیست که لطمه بخورد پس اینجا من گناهی مرتکب نمی‌شوم. یک کسی هست همه او را می‌شناسند، هیئتی‌ها می‌دانند محلی‌ها می‌دانند که این فرد واقعاً علنی ربا خور است خودش هم می‌گوید آقا ده میلیون به تو می‌دهم سیزده میلیون هم از تو پس می‌گیرم دارد صریحاً می‌گوید حالا ما یک جا دور هم بنشینیم بگوییم فلانی آدم ربا خوری است این آبروریزی نیست، این را که همه می‌دانند من دارم حرفش را می‌زنم نمی‌خواهم به آبروی او لطمه بزنم آن رباخور آبرو ندارد که لطمه بخورد یعنی من ضرری نمی‌زنم خودش علنی گفته من پست هستم من ربا خور هستم من باند ابلیس هستم من حرام خور هستم اینجا مسئله‌ای ما نداریم.



نباید در زندگی مردم تجسس کرد

اما یک کسی، عالمی، غیر عالمی، کاسب محلی، مردی، زنی در نظر مردم یعنی مردمی که حدود محل هستند و همه همدیگر را می‌شناسند یا در اقوام، فرد آبروداری است یعنی مردم او را به آبرومندی می‌شناسند معصوم هم نیست، حالا من در ذهنم حکم می‌کنم که این فرد مقام عصمت ندارد، پس چون مقام عصمت ندارد حتماً گناه کرده، حالا ما برویم پی جویی بکنیم ببینیم چه گناهایی در پنهان داشته، از جوانی او کسی خبر دارد؟ به این می‌گویند تجسس، از همان وقتی که من نیت تجسس می‌کنم وارد یکی از حرام‌ترین اعمال شدم تا وقتی که کشف گناهی بکنم و بگویم. این خیلی دردآور است! وقتی که گناه را کشف کردم و گفتم اینجا قرآن مجید می‌گوید، گناه تائب را می‌بخشم پخش کننده گناه دیگران را نمی‌بخشم؛ «لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ این فرد دارای عذاب دردناکی در دنیا و آخرت است. به چه علت آبروی بنده من را بردی و سکه یک پولش کردی؟ چرا او را کوچک و خاک نشین کردی؟ چرا مردم را به او بدبین کردی؟

نقل رویای صادقه توسط استاد انصاریان

یک عالمی بود من زیاد پیش او می‌رفتم و علت آن هم این بود که او در درک آیات و روایات خیلی قوی و نکته سنج بود. مدت زیادی است از دنیا رفته ولی زمانی در تهران از چهره‌های خیلی معروف بود، مجالس تفسیر قرآن او خیلی شلوغ می‌شد. بسیار آدم سالم و متخلق به اخلاقی بود همچنین خیلی زیاد حافظ شخصیت افراد بود. این ویژگی‌ها را چون سی سال با او بودم از او در مواقع مختلف دیده بودم. یک شب من بعد از مرگ او خوابش را دیدم خیلی شاد نشسته بود و کتابهای زیادی هم پیش او بود، یکی از کتابها چند صفحه‌اش سفید بود، من به او گفتم آقا چرا این چند صفحه را تمام نکردید که کتاب کامل بشود گفت وقتی تمام شد آدم این طرف و این چند صفحه را به تو نشان دادم تا

۱. نور: ۱۹: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الدِّينِ أَمْنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».



اینکه تو تکمیلش کنی، حالا که در دنیا هستی و مشغول کتاب نوشتنی این کارت را با قدرت ادامه بده، چون من وقتی آمدم اینجا دیدم که نشر فرهنگ قرآن و معارف اهل بیت چقدر ارزش دارد و چقدر به آدم ارزش می‌دهد من هم گفتم چشم.

مواظب آبروی مردم باشیم

این آدم خیلی هم آبرومند بود همه هم او را می‌شناختند یک روز در این خیابان ناصر خسرو به طرف توپخانه نرسیده به کوچه مروی یکی از دوستان خیلی خوب من که نوه یکی از علمای بزرگ تهران است و در کار اجناس الکتریکی است به بنده گفت: من در مغازه نشسته بودم دیدم یک پیرمردی عصا به دست آمد داخل مغازه و به من گفت: تو با فلان عالم نویسنده و مفسر قرآن به واسطه پدر بزرگت که از علمای تهران بود آشنا هستی و می‌دانم که او به تو احترام می‌گذارد آیا اینطور نیست؟ گفتم بله، گفت: من دچار سرطان هستم، دکترها گفتند حداکثر تا سه ماه دیگر هستم، اینکه در بین مردم مذهبی، مسجدی و هیئتی معروف شده که این آقای مفسر قرآن در شبانه روز تا پنج شش دست تریاک نزند شاد نیست و خوب نمی‌تواند حرف بزند یا کارش را انجام بدهد، این حرف دروغ را من در دهان مردم انداختم و واقعیت این است که خودم هم ندیدم که ایشان تریاک بکشند حالا من دم مردن هستم از تو می‌خواهم واسطه شوی و من را نزد ایشان ببری تا حلالیت بطلبم. این دوست ما گفت زنگ زد و یک وقت خصوصی از ایشان گرفتم ایشان هم با بزرگواری فرمود فردا تشریف بیاورید.

این عالم یک اتاق خصوصی داشت که اگر کسی با ایشان حرف خاصی داشت می‌رفتند داخل آن اتاق گفت من و این پیرمرد و این عالم رفتیم در این اتاق که جلوی روی افراد و علمایی که آنجا بودند نباشیم. پیرمرد به ایشان گفت، اینی که در بین مردم معروف شده که شما شبانه روز چند دست تریاک می‌کشید این کار من بوده که در بین مردم پخش کردم حالا هم سرطان گرفتم و دکترها گفتند می‌میری من آمدم قبل از مردنم اگر ممکن است طلب حلالیت کنم همانطور که عرض کردم این عالم آدم بزرگواری و متخلق به



اخلاقی بود رو کرد به این پیرمرد و گفت: پدر جان از عمق قلب تو را بخشیدم، حساب دیگری با من در دنیا و قیامت نداری یعنی قیامت من را نمی‌برند در دادگاه بگویند ای عالم خدمتگزار از چه کسی شکایت داری من از هیچ کس شکایت ندارم از تو هم ندارم، قطعی بدان من قیامت اسم تو را نمی‌آورم، پس پرونده بین من و تو تمام شد و بسته شد.

اما می‌ماند یک پرونده بین تو و پروردگار و مردم و آن این است که تو می‌دانی منبر من تفسیر قرآن من روایت گویی من شصت سال است در این مملکت روی مردم اثر دارد خیلی‌ها به واسطه این جلسات هدایت شدند، توبه کردند، برگشتند و خوب شدند، اهل سعادت شدند، اهل سهم امام شدند. این را می‌دانی پیرمرد گفت بله. گفت وقتی شما این شایعه را پخش کردی، هر جوانی، هر زن و مردی، وقتی شنید من تریاکی هستم از هرچه منبر و اهل دین است منزجر و متنفر شد. با خود گفتند این هم که با این همه شخصیتش و معمم بودن و عالم بودن اهل تریاک و بزم و دود است، نه این هم به درد ما نمی‌خورد. آنهایی که منبر من را به خاطر این حرفی که تو پخش کردی ترک کردند و محروم از فیوضات الهیه شدند یا با شنیدن این حرف و با وجهه ساختگی برای من بی‌دین شدند چون مردم گاهی شل هستند می‌گویند ای وای این هم این طوری است، پس ما اصلاً اصل دین را نخواستیم تو در قبال گمراهی اینها مسئولی. این پرونده بین تو و خدا باز است آن را دیگر من نمی‌توانم کاری بکنم قیامت خدا ده هزار نفر را ممکن است بیاورد بعضیها بی‌دین شدند بعضیها ضعیف‌الایمان شدند بعضیها محروم از مسائل الهی شدند به جنابعالی می‌گوید این بریدگان از مسجد و منبر و دین کار زبان توست جواب من خدا را بده آن را دیگر تا خودت نمردی جوابش را پیدا کن که روز قیامت به خدا بده.

عجیب است برای من که در روایت ما دارد غیبت عالم، خرد کردن عالم، نشانیدن عالم، از چشم مردم انداختن عالم، مخصوصاً عالم اثرگذار از غیبت کردن پشت سر کل مردم دنیا بزرگتر است. برای اینکه در اینجا غیبت در هدایت مردم راه، در آشنایی مردم با خدا راه، در آشنایی مردم با حلال و حرام خدا راه، می‌بندد. ولی غیبت از مردم به شخصیت مردم لطمه می‌زند به کس دیگری لطمه نمی‌زند. این است که خدا وقتی در سوره حجرات به مسئله

تجسس می‌رسد، می‌گوید «و لا تَجَسَّسُوا» پی جویی پرونده‌های پنهان مردم نباشید آقا گاهی این پی جویی خیلی خطرناک است.

فلانی مبارک باشه عروسی کردی؟ بچه هم داری؟ این خانمت وقتی دختر مدرسه‌ای بود همسایه ما بود راضی هستی از او؟ بله خیلی خوب است، خیلی نماز خوان، روزه گیر، باعفت، چه طور مگه؟ طوری نیست آن وقتها با دو سه تا جوان می‌آمد و می‌رفت. تو با این جمله ات یک خانواده را از هم پاشاندی، دل این مرد را چرکین کردی، الان با خود می‌گویند نکند این زن در خلوت با این رفیقا بوده، و هزار جور فکر شیطانی دیگر. این آبروریزی‌ها اصلاً دیگر جبران نمی‌شود، دو تا بچه بی‌مادر، یک مرد بی‌همسر و یک خانه خراب می‌شود فقط به خاطر یک جمله نسنجیده. مرد هم اگر یک خورده عصبی باشد می‌آید به مادرش می‌گوید که بابا این زن که بدکاره بوده برای من گرفتی، یک چیز هم او روی آن می‌گذارد و آتش کینه و دشمنی شعله ور می‌شود.

متأسفانه این تجسس در جامعه ما یک فرهنگ ریشه دار شده یعنی اغلب مردم دنبال عیوب پنهان و گناهان پنهان همدیگر هستند و عمد دارند بگردند یک نکته‌ای گیر بیاورند برای ریختن آبروی طرف مقابل. یعنی یک عده‌ای عمداً این تجسس را انجام می‌دهند، این چه بلای عجیب و خطرناکی است؟! قیامت جزای این کارها خیلی سخت و دردناک است. اما اگر آدم در مقام پی جویی خوبیها قرار بگیرد چقدر خوب است! من بروم ببینم این بزرگوار علم اخلاق و دارای حسنات و کرامات چه چیزی برای رشد من دارد؟

معنای واژه «تَحَسُّس»

یعقوب نگفت «تَجَسَّسُوا» گفت «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ» کلمه «تَحَسُّس» یعنی دنبال گوهر بگردید یعنی دنبال ارزشها بگردید به این ده تا پسرش گفت دو تا گوهر بسیار باارزش گم شدند یکی یوسف است یکی برادرِ مادری اوست «فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ» دنبال جستجوی دو گوهر پرقیمت باشید گشتن دنبال گوهر عبادت است که من بگردم یک آدم خوبی را پیدا کنم بگردم خوبیهای یک کسی را به دست بیاورم بعد هم



امام صادق علیه السلام یک راهنمایی می‌کند خیلی عالی است می‌گوید وقتی خوبیهایی یک نفر را به دست آوردی پخشش کن که به آبروی او اضافه بشود به شخصیت او اضافه بشود مردم بیشتری بیایند طرف او این هم وقتی انجام می‌گیرد که من حسود نباشم، غرور نداشته باشم، کم ظرفیت نباشم.

حضرت یعقوب نمونه‌ای از یک انسان بی‌نهایت بزرگ

داستانی است داستانِ انسان! همانطور که گفته شد در مورد اینکه انسان به چه تعداد مسئله در این عالم وصل است تا به حال دانشمندان به هفت میلیون مسئله رسیدند، حالا این بحثی که تا به این جا در این چند جلسه گفته شده یک مثقال از هزار خروار است که انسان به چه مسائلی وصل است، وقتی آدم بالا می‌رود به مقدار بالا رفتنش، به ارزشهای الهی وصل می‌شود. قرآن مجید می‌گوید برادران یوسف به این همه گریه یعقوب ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: به خدا آن قدر از یوسف یاد می‌کنی تا اینکه سخت ناتوان می‌شوی یا جانت را از دست می‌دهی اما پیغمبر الهی که حرف بیهوده نمی‌زند و کار بی‌فایده‌ای انجام نمی‌دهد یعقوب با یک دنیا آرامش و ادب به بچه‌های خود گفت: ﴿إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ شکوه و اندوه شدید و غم و غصه‌ام را فقط به درگاه خدا می‌برم و من از خدا می‌دانم آنچه را که شما نمی‌دانید.

با این جمله جایگاه خود را نشان داد که من کجا هستم شما نمی‌دانید عزیزانم من عالم بودم ولی الان علم من به علم خدا وصل شده آیا یعقوب را می‌شود ارزیابی کرد که چند می‌ارزد؟ ابداً. یعقوب انسانی است که تبدیل به بی‌نهایت بزرگی شده، آنی هم که با کمال پررویی و بی‌حیایی می‌آید روی سینه ابی‌عبدالله علیه السلام می‌نشیند خنجر می‌کشد محاسن حضرت را در دست می‌گیرد و سر از بدن جدا می‌کند می‌توانید شما ارزیابی کنید؟ چقدر پست است! ما بین این دو راه هستیم یا حرکت به سوی بی‌نهایت بزرگی لازم هم نیست اسم ما را خدا همه جا بیاورد یا معشوقمان بکند یا حرکت به سوی بی‌نهایت کوچکی؛

۱. یوسف: ۸۶

خداوند دوستدار توبه بندگان خطاکار خویش است

مُو از قالوا بلی تشویش دیرم گُنه از برگ و باران بیش دیرم
اگر لاتَقْنَطُوا دَسْتُمْ نگیره مُو از یاوِیَلْنَا اندیش دیرم
مو از جور بتان دل ریش دیرم زلاله داغ بر دل بیش دیرم
چو فردا نامه خوانان نامه خوانند من شرمنده سر در پیش دیرم

از این گونه اقرارها البته در خلوت و در محضر خدا، انسان باید داشته باشد چون خدا دوست دارد که من بگویم مولای من، من بد بودم، خطاکار بودم، اشتباه کردم، دوست دارد بنده‌اش در محضرش اقرار به خطا کند و طلب بخشش کند؛

از آن روزی که ما را آفریدی به غیر از معصیت چیزی ندیدی
خداوندا به حق هشت و چهارت ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

روضه حضرت علی اکبر علیه السلام

ذکر مصیبتی قبلاً خودم داشتم گوش می‌دادم همان را دنبال کنم؛

ای به طرف دیده، خالی جای تو خیز تا بینم قد و بالای تو
این بیابان جای خواب ناز نیست کایمن از صیّاد تیرانداز نیست
خیز تا بیرون ازین صحرا رویم نک به سوی خیمه لیلا رویم
بیش ازین بابا! دلم را خون مکن زاده لیلی؛ مرا مجنون مکن
پشت پا، بر ساغر حالم مزین نیش بر دل، سنگ بر بالم مزین

خیلی دلش می‌خواست بدن را جا به جا کند اما دیگر دید طاقت ندارد صدا زد «یا فُتْیَانُ بَنِي هَاشِمِ إِحْمِلُوا أَحْكَامَ إِلَى الْفُسْطَاطِ» یعنی ای جوانان بنی هاشم بیایید به من داغ‌دیده کمک کنید و برادران را به خیمه‌ها ببرید.



جلسه، مقوم

خودشناسی و اجتماع

اهمیت خودشناسی و نتیجه عدم توجه به آن

از روزگاران گذشته، فطرت بشر و فکر و عقلش او را دعوت به خودشناسی می‌کرد، کتب آسمانی هم به این دعوت کمک کرده. چند هزار سال قبل عبادتگاهی را در یونان ساخته بودند سنگی را بر سر در این عبادتگاه نصب کرده بودند که هر کسی می‌خواست وارد این عبادتگاه بشود چشمش به این سنگ می‌افتاد، با زبان همان روزگار روی سنگ با خط درشت نوشته بودند؛ خود را بشناس. چون بیداران تاریخ برای آنها یقین بود که جهل به خود، مادر همه فسادهاست، مادر هر فسق و فجوری است. وقتی آدم قیمت ساختمان وجود خودش را نداند و نشناسد که این مخلوق کیست، به تخریش اقدام می‌کند و در هنگام تخریب هم لذت می‌برد، مثال روشن آن همین کاباره‌ها، کافه‌ها و سینماها و مراکز فساد در دنیاست. چهار پنج ساعت پول می‌دهند می‌روند انواع گناهان را مرتکب می‌شوند، می‌خندند، پایکوبی می‌کنند و لذت می‌برند و نمی‌دانند که بنای انسانیت خود را تخریب می‌کنند و در این تخریب هزینه زیادی هم می‌کنند لذت هم می‌برند.

خودشناسی از منظر قرآن و روایت نبوی ﷺ

رسول خدا ﷺ یک سخن طولانی با امیرالمومنین علیه السلام دارند که مرحوم علامه مجلسی کل آن را از کتب گذشته شیعه نقل کرده. یک جمله از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام این است؛ «يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ»؛ فقری در این عالم سنگین تر و بدتر از نادانی

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۱، ص: ۲۵.

نیست، که انسان خودش را نفهمد، جایی که در آن زندگی می‌کند را نفهمد، جایگاه خود را نفهمد، چراغ راهش را نفهمد، راهش را نفهمد، کارش را نفهمد؛ به قول قرآن مجید این فرد یک میثی است که یک سلسله حرکات بدنی دارد، تمام این حرکاتش هم غلط و اشتباه و نارواست و اگر همین آدم جاهل و نفهم و میت کار خوبی هم بکند، قرآن می‌فرماید این کار خوب او، در هیچ جا حساب نمی‌شود. یعنی در محاسبه روز قیامت این کارهای خوب او اصلاً به حساب نمی‌آیند، هم علت آن جهل است چون کارهای خوبی که کرده با خدا معامله نکرده، خدا را نمی‌شناخته و به خودش جاهل بوده، پس طرف معامله او خدا نبوده و همه خوبیها هم بر باد رفته و پاداش ندارد.

فواید خودشناسی

وقتی که انسان خودش را بشناسد، در مقام آباد کردن باطنش برمی‌آید و فریب هیچ چیز را هم نمی‌خورد. عمری که دارد می‌گذراند یا در عبادت است یا در خدمت است یا در علم است یا در کمک به دیگران است همیشه در حال آباد کردن ساختمان انسانیت است. هیچ چیز هم او را متوقف نمی‌کند یعنی این ارتباطی که با حق و عقل و فطرت و وحی دارد یک کابل بسیار قوی است که قیچی جریان‌ات انحرافی توانایی قطع این کابل را ندارند.

افرادی که به خودشناسی نرسند بی‌تردید مطیع شیطانند

روشنترین مصداق این مسئله را باید در روزگاری که همه کارها را از اهل بیت علیهم‌السلام گرفتند ببینید؛ زمانی که امور مهم به دست مردم ناصالح و ناشایسته و جاهل افتاد، زمام داری این افراد تا روز عاشورا حدوداً پنجاه و یک سال طول کشید، که در این پنجاه و یک سال، کل کار و کارگردانی مردم دست شرار خلق، دست پست‌ترین‌ها و نفهم‌ترین‌ها و دشمن‌ترین‌ها و جاهل‌ترین‌ها افتاد. معلوم است وقتی که کل کار دست چنین طایفه‌ای باشد فساد، رشوه، حرام خوری، مشروب خوری، قتل و جنایت همگانی می‌شود. اینها را حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در راه مکه به کربلا به فرزدق فرمود، فرزدق گفت آقا کجا می‌روید؟ آیا می‌دانید که چه

خبر است؟ امام علیه السلام فرمود: به خاطر این خبری که به من رسیده دارم می‌روم، «أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ»^۱.

این ملت خود را پایبند اطاعت از شیطان کرده اند - که منظور حضرت از شیطان، یزید است - چون ما دو نوع شیطان داریم؛ جنی و انسی، این کلام کاملاً دلالت دارد که، منظور امام از شیطان، یزید است. یعنی کل کار دست شیطان بوده و این شیطان فعلی و افراد قبل از او؛ پدر و رفقای قبلی پدر او، تا برسد به روز بعد از بیست و هشت صفر، چنان برای جامعه فرهنگ سازی کرده بودند که جای حق و باطل را کاملاً عوض کرده بودند. به نحوی که نسل‌های بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی چشم باز کردند و وارد جامعه شدند اصلاً حق را نمی‌دانستند و فکر می‌کردند حق با کارگردانان فعلی جامعه است.

خصوصیات جامعه‌ای که به خودشناسی نرسیده

(الف) التزام به اطاعت از شیطان

حضرت می‌فرماید «أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ» اصلاً پایبندی به اطاعت از یزید را واجب و سرپیچی از فرمان او را حرام می‌دانستند این طوری در ذهن مردم القاء کرده بودند که هر کس از یزید نافرمانی کند در دنیا و آخرت نجات ندارد. الان هم شما فتاوای جدید علمای همان مدرسه و همان مکتب را که ببینید همین حرفهاست، بر مغز مردم این فرهنگ را تحمیل کرده اند، تحمیل یعنی در فیلمها می‌بینند که مثلاً رئیس آنها با رئیس آمریکا جام شرابشان را به هم می‌زنند و می‌خورند، در فیلمها می‌بینند که رئیس آنها گردن‌بندی که بالای چند میلیارد دلار قیمت آن است را گردن بوش و اوپاما می‌اندازد وقتی هم برمی‌گردد به کشورش باز هم خادم الحرمین است، باز هم اولی الامر است، باز هم در نماز جمعه‌ها اطاعت از او واجب، دعا کردن به طول عمر او هم واجب است.

۱. تحف العقول، النص، ص: ۵۰۵، توضیحات پاورقی: «أَلَا وَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَ تَرَكَوا عَنِ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَ عَطَلُوا الْخُدُودَ وَ اسْتَأْتَرُوا بِالْفِيءِ وَ أَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَ حَرَّمُوا خَالَاهُ...».

ب) حذف خداوند از جامعه

امام حسین علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «و تَرْكُوا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ» کلمه «تَرْكُوا» خیلی کلمه فوق‌العاده‌ای است یعنی این جامعه خدا را حذف کرده، یعنی خدا در این جامعه هیچ کاره است یعنی حلال و حرام او، قرآن و نبوت و قیامت او، یک ذره احترام ندارد. خدا را حذف کردند و ببین چه جامعه‌ای درست شده، یزید به جای خدا قرار داده شده.

ج) شراب خواری علنی

«و شَرِبَ الْخَمُور»^۱ نه یک نوع عرق انواع مشروبات الکلی را علنی می‌خورند

د) استفاده نامشروع از بیت المال

«و اسْتَأْتَرُوا بِالْفَيْءِ» تمام بیت المال و زکاتی که در مملکت جمع می‌کنند ملک خصوصی خودشان می‌دانند می‌گویند ما مالک هستیم اجازه داریم هر جا می‌خواهیم خرج کنیم، چون مالک هستیم کسی نمی‌تواند به ما بگوید چرا چرا بردید؟ چرا خوردید؟ چرا برای بچه‌های خود گذاشتید؟ چرا تبدیل به جواهر و طلا کردید؟

ه) تعطیل کردن حدود الهی

«و عَطَّلُوا الْحُدُودَ» این جامعه تمام حدود الهی را تعطیل کرد، می‌دانید یعنی چه؟ یعنی در این جامعه زنا آزاد است، گناه آزاد است، خیالتان راحت باشد چون حدی ندارد، اگر روزی ده بار هم زنا کردید ما نه اعدام داریم نه تازیانه اگر مست کردید افتادید در خیابان حدی ندارید، اگر به محرم خودتان تجاوز کردید هیچ مشکلی ندارد چون زمامدار مملکت، یزید هم یکی از موارد شهوترانی او تجاوز به محرم است، در این جامعه هیچ حدی وجود ندارد.

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۶۴، پاورقی: «... عَابَ يَزِيدُ بِالْفُسُوقِ وَ الْمَعَاصِي وَ شَرِبَ الْخَمُور...».



دلیل عدم انحراف شهدای کربلا

حدوداً فرهنگ جامعه ی عصر امام حسین علیه السلام را شناختید؛ حالا فکر بکنید آن کابل اتصال بین این هفتاد و دو نفر و پروردگار چه بوده که پنجاه و یک سال، هجوم انواع فساد، نتوانست به ایمان و اخلاق اینها یک تلنگر هم بزند، چرا؟ چون خودشان را شناخته بودند، خدا را شناخته بودند، ارزشها را شناخته بودند، آیا یک انسان والای دانایی مانند حبیب بن مظاهر می آید خودش را با حکومت یزید و فرهنگ یزید معامله بکند؟ امثال شمر این کار را می کنند نه افرادی در عیار حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین یا سعید بن عبدالله خنقی.

اینها چشمشان بنا به فرمایش امیرالمومنین در نهج البلاغه «وَالْبَصِيرُ يَنْفُذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا»^۱ چشم دل آنها و حتی گاهی چشم سرشان تا اعماق ابدیت را رصد کرده محال است اینها بیایند با یک سگ باز میمون باز، ساختمان انسانیت خود را معامله بکنند، یعنی بروند گردن کج کنند به یزید بگویند هر طوری می توانی ما را خراب بکنی بکن، هر بلایی سر ما می خواهی دریاوری دریاور، شمر باید این کار را بکند که در کمال خریّت است نه حبیب بن مظاهر که در کمال دانایی و فهم است، شهوات در جامعه فساد در جامعه، جاذبه های شیطانی در جامعه، تهدیدها در جامعه، تشویقها در جامعه، یک موی جان و تقوای اینها را نسوزاند از آن طرف هم وقتی آدم پیوند با منبعی داشته باشد که قدرت بی نهایت است رحمت بی نهایت است لطف بی نهایت است لحظه به لحظه از طرف او برای حفظ انسان در مقابل این فسادهای عظیم کمک می رسد «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»^۲ من بندگانم را که با من رابطه دارند در دنیا و آخرت ثابت قدم نگه می دارم هیچ چیز نمی تواند اینها را از من جدا کند.

۱. نهج البلاغه (للسبحی صالح)، ص: ۱۹۲.

۲. ابراهیم: ۲۷.

دل بریدن از تعلقات دنیوی تنها با خودشناسی ممکن است

همسران این هفتاد و دو نفر خیلی زنان با کمالاتی بودند، بعضیها همسرانشان را با خود به کربلا آورده بودند بعضیها که قادر به انجام این کار نبودند، خانمهای آنها می آمدند و بقیچه سفر آنها را می بستند، بعضیها خانمهایشان روز عاشورا شهید شدند، یکی از آنها که توسط شمر کشته شد همسر جوان وهب بن عبدالله بود که در بین همان هفتاد و دو تن دفن است و دفن کننده او هم زین العابدین علیه السلام است، دیگر از این سعادت هم بالاتر؟! بعضیها هم کربلا تا شهادت شوهران خود، آنها را فقط تشویق می کردند و همواره اعلام می کردند مبدا حسین علیه السلام را تنها بگذاری. انسان با داشتن زن آن هم زن خوبی که از طرف او هیچ تلنگری نمی خورد، خلایق ندارد، چون و چرایی نمی شنود، تلخی نمی بیند، گریه های بیخودی نمی بیند، زن یک زن متعادل است، چنین زنی محبتش تا آخر عمر در قلب مرد ماندگار است. خیلی سخت است که مردی از چنین زنی دل بکند، تنها؛ مردی قادر به انجام این کار است که به خودشناسی رسیده باشد.

خیلی زنها بر اثر تلخیها و اشتباهاتشان، بر اثر سختگیری هایشان، خودشان محبت خودشان را از دل شوهر می پرانند. بعضی مردها هم نسبت به زنشان این طور هستند این قدر تلخی می کنند که زن دیگر آنها را دوست ندارد حالا نهایتاً یا طلاق می گیرند یا با تلخی زندگی می کنند در یک خانه هستند ولی هر کدام در طرفی مشغول به کار خود هستند، اما آن زنان، زن الهی بودند ﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ﴾^۱ این در سوره احزاب است یعنی در این امور روحی و عقلی هماهنگ با مردها بودند، اگر مرد مومن و قانت بود زن هم مومن و قانت بود اگر مرد صادق و صابر بود زن هم صادق و صابر بود «وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ» این دلش غرق یاد خدا بود او هم دلش غرق یاد خدا بود. اینها دیگر علیه همدیگر موج بر نمی دارند، چون یک واحد هستند دعوایشان نمی شود، چون هر



دو از خدا پُر هستند. این زن دیگر بازیگری بَلَد نیست، این زن حکومت کردن بر شوهر را بَلَد نیست، تلخی بَلَد نیست، همچنین مرد هم این کارها را بَلَد نیست انجام دهد. انسان با داشتن چنین زنی و چنین فرزندی بالاخره اینها بعضیهایشان عروس خوب داشتند داماد خوب داشتند نوه خوب داشتند در بصره و در کوفه و در مدینه تجارت داشتند حتی یکی از این هفتاد و دو نفر فقیر و پابرنه نبود، برای بدست آوردن دنیا هم دنبال ابی عبدالله رضی الله عنه نیامده بودند، همه وضعشان خوب بود. وضع مالی آن سه نفری هم که روز عاشورا توبه کردند خیلی خوب بود. گاهی فردی دنبال انقلاب می‌رود چون با خود می‌گوید می‌روم خودم را نشان می‌دهم و از من فیلم و عکس می‌گیرند، بعد که انقلاب پیروز شد به یک نان و نوایی می‌رسم، می‌روم به آن کسانی که کار دستشان افتاده می‌گویم حاجی «آنا شریک» اما این هفتاد و دو نفر برای هیچ چیزی نیامده بودند فقط آمده بودند با خدا معامله کنند. خدا را خوب می‌شناختند، خودشان را خوب می‌شناختند، جایگاه خودشان را در عالم خوب می‌شناختند و اینها با داشتن زن و بچه و بعضیها با داشتن داماد و عروس و نوه و وضع مالی خوب، شب عاشورا شهادت را با همه وجود و با لبخند و با لذت قبول کردند، اینها همه محصول دانایی است.

اهمیت دانایی و فهم در زندگی

عقل دعوت می‌کند خودت را بفهم فطرت دعوت می‌کند خودت را بفهم این دعوت را انبیاء و کتب آسمانی هم تقویت کردند کراراً در قرآن مجید مسائلی را مطرح می‌کند پشت آن می‌گوید «لِتَعْلَمُوا» فقط برای اینکه بفهمید برای اینکه بفهمید «لِتَعْلَمُوا» این لام، لام علت و سبب است، برای اینکه بفهمید، کراراً شما در آیات قرآن این جمله امریه را ملاحظه می‌کنید «إِعْلَمُوا»، «فَاعْلَمُوا» کراراً این حرف را در قرآن می‌بینید «عَلَىٰ إِعْلَمُوا» یعنی بفهم اگر بفهمی چیز زیادی نصیب تو می‌شود. اگر نفهمی آنهایی را هم که داری از تو می‌گیرند و لختت می‌کنند، اگر بفهمی چیز زیادی نصیب تو می‌شود و الا اگر با نفهمی زندگی کنی تو را حمال شهوات خودشان می‌کنند. خودش نشسته در شام مشغول عرق



خوری و سگ بازی است بعد به تو می گوید برو حسین بن علی علیه السلام را قطعه قطعه کن، تو هم می روی این کار را می کنی از بس که خر هستی و نفهم هستی اما اگر بفهمی، همیشه به تو اضافه می شود هیچ چیزی را از دست نمی دهی.

واکنش حضرت عیسی علیه السلام در مواجهه با انسان نفهم

نفهمی و جهل واقعاً بیماری خطرناکی است در این کتابها دارد یک بار عیسی بن مریم در بیابان به شدت داشت فرار می کرد این قدر دوید، دیگر خیس عرق شده بود، یک تخته سنگی بود، رفت روی آن نشست یک نفر آمد گفت آقا خیلی خسته شدی؟ گفت بله چون مسافت زیادی را دویده ام. گفت گرگ دنبالت کرده بود؟ گفت نه، مار کبری دنبالت می کرد؟ گفت نه، گفت پس چرا فرار کردی؟ گفت از دور چشمم به یک آدم نفهم افتاد فرار کردم که با او رو به رو نشوم ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾^۱.

زیان نفهمی افراد هم عصر ما از نفهم‌های دوران گذشته بیشتر است

در روزگار ما، درصد بالایی از جامعه جهانی در اوج نفهمی است، و یقیناً بعضی از این جامعه دانشگاهی کره زمین از نفهم‌های زمان فرعون و نمرود و یزید و معاویه نفهم تر هستند، فرقی با آنها این است که آنها این ابزارها را نداشتند اینها این ابزارها را هم دارند یعنی قشنگ می آیند با فارغ التحصیل شدن از دانشگاه‌های نظامی در عراق و در جاهای دیگر، در افغانستان مثلاً یک خانواده ده یازده نفری را، پدر، مادر، عروس، داماد، نوه، بچه شیرخواره، از دم به رگبار می بندند، بعد روی کشته‌هایی که خون دارد از آنها می رود می نشینند سیگار می کشند و عرق می خورند، درس خوانده هم هستند.

اخباری که پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از فساد آخر الزمان دادند از گذشته ندادند اصلاً خیلی از این فسادها اختراعی است و در گذشته نبوده هیچ وقت جهان به نحوی که الان هست



نبوده، اصلاً ریشه یابی هم نمی‌کنند تا علت این کشتارها را بیابند، مثلاً رئیس جمهور آمریکا دو روز پیش آمد پشت تلویزیون، و به خاطر انفجار دو مکانی که دیروز در آمریکا رخ داد و موجب کشته و زخمی شدن تعدادی شد فقط اظهار تاسف کرد و رفت.

چرا این کشتار را تحلیل نمی‌کنند مگر این افرادی که این حادثه را آفریدند جزء شهروندان آمریکا نبودند؟ مگر در آنجا بزرگ نشدند؟ چرا این کار را کردند؟ این قدر نمی‌فهمد که فرهنگ تروریستی را خود آمریکا به وجود آورده حالا به جان خودشان افتاده، یک تعدادی کشته شدند یک تعدادی بی‌دست و پا شدند عکس العمل او فقط همین بود که اظهار تاسف کند، همه از دم نفهم، یکی از دیگری نفهم تر.

آخوند نفهم مانند خر بارکش است

این عالمان سعودی که دنباله رو آن نفهم‌ها هستند از آنها نفهم ترند، قرآن می‌گویند ﴿كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَتَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾^۱ مثل خری هستند که چند تا کتاب بارش کردند یکی از همین مفتی‌های نفهم عربستان آن هفته فتوا داد که «الْيَوْمَ لَا يَكُونُ إِسْرَائِيلُ عَدُوًّا لَنَا» امروز دشمن مسلمانها و قرآن و پیغمبر ﷺ و مکه و مدینه اسرائیل نیست، دشمن واقعی جهانیان سوریه است، حالا چهار تا آدم گوشه سوریه اینها دشمن جهانیان هستند؟ حماقت و خریت را می‌بینید چقدر بار دارد؟ هنوز هم این فتوا روی سایتها هست فتوای دیگری را نیز خودم روی سایتها دیدم که کارمندان اداره از مفتی عربستان سوال کردند که این چند ساله که خانمها نیز به عنوان کارمند استخدام شدند، گاهی چشم ما به این خانمهای جوان و زیبا می‌افتد، وظیفه ما از نظر شرعی چیست؟ ایشان هم صریحاً جواب دادند که هر کدام از این خانمها که تازه بچه دار شدند از آنها بپرسید اگر شیر دارند شما نیز چهار دفعه شیر او را بخورید تا محرم او شوید با این کار نگاه کردن به آنها برای شما گناهی ندارد.

۱. جمعه: ۵.

امام زمان علیه السلام کدام آخوند را می‌کشد؟

اینها روی سایتهاست این دنیای اسلام است این کار همین عمامه‌هایی است که ائمه علیهم السلام می‌گویند امام زمان علیه السلام بیاید از خون آخوند آسیاب راه می‌اندازد اما کدام آخوند؟ می‌آید از خون من آسیاب راه می‌اندازد؟ از خون مراجع ما آسیاب راه می‌اندازد؟ از خون فقهای ما آسیاب راه می‌اندازد؟ امام عصر علیه السلام اگر بیاید من خودم یقین صد در صد دارم اولین باری که من به او برخورد بکنم این را من یقین دارم به من می‌گوید بنشین عین روز عاشورا که روزه می‌خواندی یک روزه برای من بخوان که من یک دل سیر برای ابی عبدالله علیه السلام گریه کنم، معلوم است این آخوندهایی که امام زمان علیه السلام آنها را می‌کشد همین آخوندهای وهابی هستند که فتوا دادند برای واجب شدن بهشت برای شما همین بس که دو تا شیعه را بکشید دیگر نماز نخوانید روزه نگیرید مرتکب کبیره بشوید تمام اینها بخشیده است. ما هم اگر کار دستان بود از خون اینها آسیاب راه می‌انداختیم این اختصاص به امام زمان علیه السلام ندارد.

نفهم‌ها هیزم جهنم هستند

نفهمی و نادانی چه می‌کند! مادر همه فسادهاست، این است که قرآن فریاد می‌زند «إِعْلَمُوا» بفهمید «لِتَعْلَمُوا» برای اینکه بفهمید، هشیار باشید که خودتان را با این قیمتی که دارید با غیر خدا معامله نکنید، حتماً ضرر می‌کنید همه چیز شما از دست می‌رود به قول قرآن «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»^۱ این نفهم‌ها هیزم جهنم هستند، آتش جهنم خود انسان است از بیرون که آتش نمی‌آورند داخل آن بریزند وصل به چاه نفت هم نیست «فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا». مقدار زیادی از پرونده خودشناسی باقی ماند و بازخوانی نشد، خوش به حال شما که خدا توفیق به شما داده در حدی خودتان را می‌شناسید خدا را



می‌شناسید پنجاه شصت سال است شما هم به فسادهای مختلفی در کشور خودمان برخورد کردید بی‌حجابیها، بدحجابیها، فیلمها، آلودگیهای مختلف اما ببینید پیوند شما با خدا قیچی نشده خدا دوستان داشته نگه داشته شما را «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ».

روضه حضرت سکینه عليها السلام

خوشا آن دل که مأوی تو باشد	بلند آن سر که در پای تو باشد
فرو ناید به مُلک هر دو عالم	هر آن سر را که در پای تو باشد
سرا پای دلم شیدای آن است	که شیدای سرا پای تو باشم
غبار دل به آب دیده شویم	کنم پاکیزه تا جای تو باشد
نمی‌خواهد دلم گل گشت صحرا	مگر گل گشت که شیدای تو باشد
زهجرانت به جان آمد دل فیض	وصالش ده اگر رای تو باشد

دست بچه سیزده ساله با عمه‌ها و دیگر زنان به طناب بسته شده بود اول روز همه را آوردند و به حالت ایستاده میان کاخ یزید نگه داشتند، بچه یک مرتبه دید یزید چوب خیزران‌ش را برداشت به لب و دندان بابای او حمله کرد به زحمت دستش را از طناب کشید دوید آمد کنار تخت یزید، بابای من را نزن، دیشب در خرابه خیلی گریه کردم سرم را روی خاک گذاشتم خوابم برد دیدم زیر بغل یک آقای را گرفتند دارند می‌برند هر چند قدمی که می‌رود می‌نشیند روی زمین صدا می‌زند حسین «يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ وَ مَا عَرَفُوكَ وَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ»^۱ آمدم پرسیدم این آقا کیست گفتند سکینه جان جدت پیغمبر صلى الله عليه وآله است دارد می‌رود دیدن سر بریده بابا، آمدم بروم پیش جدم دیدم من را دارد یک خانمی صدا می‌زد که به سمت من بیا، برگشتم دیدم آغوش باز کرده می‌گوید سکینه جان من مادرت فاطمه هستم خودم را انداختم در آغوش مادر، شروع کردم به درد دل کردن، مادر عموی من را

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص: ۳۱۷.

خودشناسی

کشتند، برادرم را کشتند، شش ماهه ما را کشتند، مادر گفت سکینه جان این قدر دل من را آتش نزن، دارم می‌روم موی سرم را به خون گلوی پدرت رنگین کنم تا در قیامت به پروردگار بگویم از این مردم بپرس مگر حسین علیه السلام من با شما چه کرده بود.